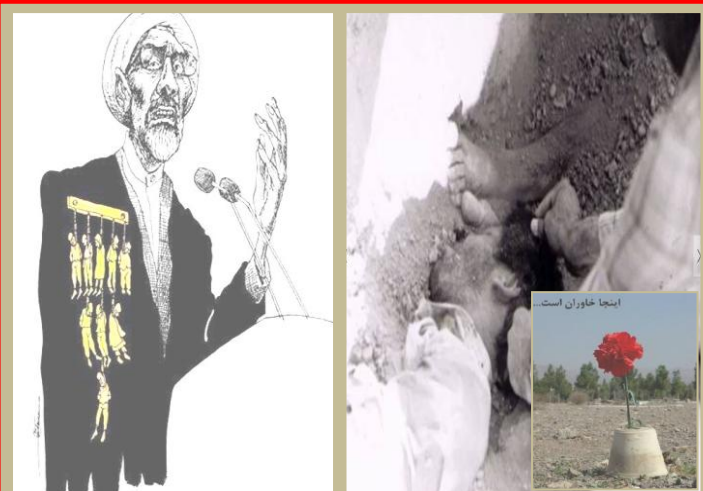


سرمقاله

در ورای انتشار نوار گفتگوی منتظری با "هیات مرگ"!

ماهیت طبقاتی این مهره تاریک اندیش و مرتجع و در هم تنیدگی منافع وی با طبقه ای که در قدرت قرار داشت هرگز به منتظری اجازه نمی داد تا به عملی هم دست بزند که منافع نظام حاکم با کمترین خطری روبرو گردد. در عوض در جریان تضادهای قدرت طلبانه در بین دار و دسته های مرتجع حاکم همانطور که در نوارهای منتشر شده آشکار است وی کوشید از این گفتگو به عنوان یک کارت بازی به نفع سیاست های خود و برای بهره برداری های آینده بیت و اعوان و انصارش استفاده کند. با توجه به چنین حقیقتی ست که هیچ انسان باسرف و دلسوز توده ها نمی تواند جز با پا گذاردن روی حقیقت، از انتشار متن نوار گفتگوهای منتظری مجوز و بهانه ای برای جازدن یکی از پیکرترین مدافعان استراتژیک رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به عنوان "دمکرات" و "پدر دمکراسی" و .. پیدا کند. این کار چیزی جز یک عوامفریبی و تلاشی دیگر برای متوهم کردن توده های در بند به بخشی از یک موجودیت پوسیده و ارتجاعی یعنی حاکمیت تا مغز استخوان وابسته و جنایتکار جمهوری اسلامی نیست.....

صفحه ۲



اینجا خارون است...

**نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!
با انقلاب علیه استثمارگران به آتش می کشیم
بساط دار و شکنجه را!**

بی بی سی، سعید سلطانیور و "راز مرگ صمد"!

اشرف دهقانی

... بی بی سی در مورد دستگیری شاعر انقلاب، سعید سلطانیور از قول "تقریباً همه راویان دستگیری" این را "تقریباً" می پذیرد که "درست در زمان برگزاری مراسم عروسی سلطانیور، «پاسداران» به سراغش آمدند و داماد را با خود بردند." بی بی سی سپس "روایت دستگیری" را مطرح می کند و در این مورد با استناد به کتاب "راز مرگ صمد" می گوید: "به نوشته دهقانی، سلطانیور در مراسم عروسی میخواست با زدن سیبلش فرار کند، اما دوست او که از اکثریتی ها بود، او را منصرف کرده و گفته بود حالا چریک بازی را کنار بگذار". این نقل قول درست است. در آن کتاب من بر اساس آن چه شنیده بودم، این نظر که قبل از این که کار از کار بگذرد سعید سلطانیور فرصت داشت تا از مهلکه بگریزد را مطرح کرده ام. اما در مطلب درج شده در بی بی سی نوشته یک فرد اکثریتی در مقابل نوشته من در مورد چگونگی افتادن سعید سلطانیور در چنگال خونین پاسداران جمهوری اسلامی قرار داده شده و سعی شده است که در نقش اکثریتی ها در این واقعه ایجاد تردید شود.....

صفحه ۶

نقد: نگاهی به فیلم

"چشمی در آسمان"

... تغییر و تحولات و پیشرفت در زمینه نظامی در خلال این سالها آنچنان بوده که شامل نه تنها ابزار جنگی بلکه شیوه درگیری و جنگ پردازی نیز شده است. "جنگ" و "درگیری" در میدانهای جنگی در شرایط امروز به هیچوجه آنچنان نیست که در گذشته بود. تا دو سده پیش جنگ همواره رو در رو بوده و رهبران دو طرف جنگ خود به شکل مستقیم رهبری سپاه خود را بر عهده داشته، پیروز شده، شکست خورده، تیر و شمشیر زده، زخم برداشته و حتی کشته می شدند. در میدانهای جنگ این سربازان و فرماندهان خرد و کلان آنها بودند که مستقیماً در درگیریها شرکت داشته، زخم می زدند، زخم می خوردند، می کشتند و کشته می شدند...

صفحه ۱۷

انقلاب، تنها راه خلاصی از

جمهوری اسلامی!

... اوضاع عینی جامعه به آشکاری نشان می دهند که رژیم ولایت فقیه یعنی دیکتاتوری لجام کسیخته حاکم حتی تحمل انتقادات همکیشان خود را ندارد و این امر را در برخورد با منتظری، موسوی و کروبی که جزئی از خود رژیم بوده و هستند به روشنی نشان داده است. در شرایطی که جمهوری اسلامی به نشریات خود حتی اجازه نمی دهد که تصویر خاتمی که ۸ سال رئیس جمهور همین رژیم بوده را چاپ کنند روشن است که صحبت از امکان پذیری رفرم و اصلاح در چنین رژیمی دروغی بیش نیست. آنهم در شرایطی که اوضاع عینی و سرکوبگری های رژیم حاکم ضرورت انقلاب جهت نابودی این نظم جهنمی را در مقابل همگان قرار داده است...

صفحه ۱۶

در صفحات دیگر

- گزارشی از آکسیون جانباختگان دهه ۶۰ در لندن! ۱۴
- به یاد شاعر مردمی احمد شاملو در سالگرد خاموشی اش ۱۴
- علیه موج اعدامها در جمهوری اسلامی ۱۵
- گزارشی از هلند ۲۰

در ورای انتشار نوار گفتگوی منتظری با "هیات مرگ"!



در ارتباط با فعالیت های برون مرزی که عمدتاً توسط کارگزاران منتظری انجام می شد شروع شده بود که به اعدام برادر داماد او (سید مهدی هاشمی) نیز منجر گشت و در نتیجه این واقعی نیست که دلیل عزل منتظری از ولیعهدی خمینی و محدودیت هائی که برایش به وجود آمد را به حساب اختلاف نظر او در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ گذاشت.

تبلیغاتی که می کوشد به منتظری چهره بشر دوستانه بدهد هرگز قادر نیست به این مسایل پاسخ دهد که آیا منتظری که گویا مخالف اعدام های سال ۶۷ بود به کمترین اقدامی هم دست زد که بیانگر وجود کوچکترین عنصر مردم دوستی در این آخوند مغضوب دارو دسته حاکم باشد؟ آیا او حداقل گوشه ای از آن جنایت را در همان زمان افشا کرد تا افکار عمومی از جنبه های ناگفته این جنایت تاریخی مطلع شوند؟ آیا در شرایطی که مادران و پدران رنج دیده و داغ دیده از او تظلم خواهی می نمودند از او اقدامی هم که بیانگر کمترین پشتیبانی از آنها باشد دیده شد؟ پاسخ همه این سوالات منفی است. با این حال اصلاح طلبان و نیروهای سازشکار درون جنبش وی را حامی زندانیان سیاسی جا زده و لقب "پدر حقوق بشر" هم به او می دهند. آنها البته به روی خود هم نمی آورند که منتظری سالها پس از آن که خانواده ها و نیروهای چپ و آزادیخواه در این مورد افشاگری نمودند و موضوع برای بسیاری از توده های آگاه جامعه آشکار شده بود در کتاب خاطراتش مخالفت خود با چگونگی این کشتار را مطرح کرد. واضح است که ماهیت طبقاتی این مهره تاریک اندیش و مرتجع و در هم تنیدگی منافع وی با طبقه ای که در قدرت قرار داشت هرگز به منتظری اجازه نمی داد تا به عملی هم دست بزند که منافع نظام حاکم با کمترین خطری روبرو گردد. در عوض در جریان تضادهای قدرت طلبانه در بین دار و دسته های مرتجع حاکم همانطور که در نوارهای منتشر شده آشکار است وی کوشید از این گفتگو به عنوان یک کارت بازی به نفع سیاست های خود و برای بهره برداری های آینده بیت و اعوان و انصارش استفاده کند. با توجه به چنین حقیقت تاریخی ای ست که هیچ انسان باشرف و دلسوز توده ها نمی تواند جز با پا گذاردن روی حقیقت، از انتشار متن نوار گفتگوهای منتظری مجوز و بهانه ای برای جازدن یکی از پیگیرترین مدافعان استراتژیک رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به عنوان "دمکرات" و "پدر دمکراسی" و مدافع منافع توده های تحت ستم پیدا کند. این کار چیزی جز یک عوامفریبی و نهایتاً تلاشی دیگر برای متوهم کردن توده های در بند به بخشی از یک موجودیت پوسیده و ارتجاعی یعنی حاکمیت تا مغز استخوان وابسته و جنایتکار جمهوری اسلامی نیست. عوام فریبان به واقع با تبلیغ به نفع منتظری سعی دارند جو سازشکاری و اصلاح طلبی

عمومی و بویژه بازماندگان داغدار آن نسل پر پر شده می باشد. این موارد در کتاب خاطرات شخص منتظری که سالها پیش در زمان حیاتش انتشار یافت نیز مورد استناد قرار گرفته و مطرح شده بودند. اما طرح مجدد موضوع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در شرایطی که از یک طرف رسانه های گوناگون روی آن تمرکز کرده اند و از طرف دیگر مقامات و دست اندر کاران رژیم هر یک مجبور به اتخاذ موضع در این زمینه شده اند باعث گشته که این کشتار وسیع - و نه فقط آن بلکه کل کشتارهای دهه ۶۰ - در وسعتی هر چه گسترده تر در میان مردم مطرح و با برجستگی هر چه بیشتری مورد توجه قرار گیرد.

در این میان رسانه های امپریالیستی و به تبع از آنها جریانات سازشکار در درون اپوزیسیون رژیم تماماً می کوشند از پخش این نوارها به نفع منتظری سوء استفاده کرده و اختلاف نظر او با دیگر دست اندرکاران رژیم در رابطه با قتل عام زندانیان سیاسی را به معنی دفاع منتظری از همه زندانیان سیاسی جا زده و حتی این اختلاف را دلیل عزل او از قائم مقامی خمینی (بخوان ولیعهدی دربار خمینی) جلوه دهند. در حالی که واقعیت جز این است. اولاً منتظری در تمام جنایاتی که در دهه ۶۰ از طرف جمهوری اسلامی در حق زندانیان سیاسی (و نه فقط آنها بلکه در حق همه توده های تحت ستم ایران) اعمال شد مستقماً شرکت داشت و اساساً به مثابه یکی از بنیانگذاران رژیم ننگ و جنایت جمهوری اسلامی یکی از عاملین اصلی بود. ثانیاً واقعیت این است که او و دارو دسته اش در زندانهای سراسر کشور تحت عنوان سبک کردن زندانها هیچگونه مخالفتی با قتل عام زندانیان سیاسی نداشتند بلکه اختلاف او بر سر تعداد این کشتارها بود. ثالثاً اختلاف جناح منتظری با جناح دیگر حکومت از مدتها قبل بر سر مسایل مختلف از جمله

انتشار نوار صوتی مباحثات بین آیت الله منتظری طراح اصل ولایت فقیه و یکی از بنیانگذاران رژیم آزادی کش جمهوری اسلامی با اعضای "هیات مرگ" خمینی در اوج کشتارهای سال ۶۷ که اخیراً توسط فرزند منتظری صورت گرفت، بار دیگر مساله قتل عام زندانیان سیاسی به عنوان یکی از ننگین ترین و بزرگترین جنایات سران این رژیم ددمنش علیه مردم ایران را به صورتی گسترده در سطح اجتماعی مطرح کرد.

در این نوارها منتظری با اشاره به برخی از فاشیستی ترین نمونه های برخورد "هیات مرگ" در شکنجه و قصابی کردن برخی از زندانیان سیاسی نظیر اعدام زنان باردار و یا زیر سؤال بردن اعدام نوایینی که خود در دوران اسارت به بخشی از نیروی سرکوب رژیم تبدیل شده بودند، به اعضای هیات هشدار می دهد که تاریخ از آنها و رژیمشان به عنوان "جنایتکار" نام خواهد برد و از آنها درخواست می کند که مثل او "پیش" از هر چیز به فکر "آبروی" نظام و حفظ "چهره" رهبر آن یعنی خمینی جلاد بر بیایند. او سوگند می خورد که این حرفها را از روی "دلسوزی" برای نظام (ظالمانه) حاکم می زند و به این ترتیب از "هیات مرگ" می خواهد هنگام حل قطعی مساله زندانی سیاسی، این اعدامها را به شیوه و با سرعتی پیش ببرند که درخامه این نسل کشی، رسوایی و ننگ کمتری متوجه کل رژیم اهریمنی جمهوری اسلامی گردد.

تا آنجا که به ارزش تاریخی محتویات این نوار باز می گردد با قاطعیت می توان گفت که محتوای دیالوگ درونی بین تبهکاران حاکم در ارتباط با نسل کشی دهه ۶۰ فاقد هرگونه عنصر تازه ای برای افکار

را در جامعه هر چه بیشتر اشاعه داده و تقویت کنند تا بلکه بتوانند سدی در مقابل توده های انقلابی و نیروهای چپ ایجاد نمایند.

در اینجا باید به دو موضوع نیز در رابطه با انتشار نوارهای مربوط به گفتگوهای منتظری با "هیات مرگ" پرداخت که یکی مربوط به برخورد متفاوت دست اندرکاران کنونی رژیم به این امر می باشد و دیگری تعمق در مورد این که چه شرایط و چه عوامل واقعی منجر به انتشار چنین نوارهایی گشته است.

تا آنجا که موضوع به دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی مربوط می شود پژواک وسیع و آگاهانه این گفتگو در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی باعث گشته تا مقامات حکومت یکی پس از دیگری به آن واکنش نشان دهند و در نتیجه، این امر، ناخواسته به عاملی برای طرح گسترده تر جنایت تاریخی سال ۶۷ در افکار عمومی و بویژه نسل جوان تبدیل شده است. بویژه آن که در تمام طول سالهایی که از این بزرگترین جنایت خونین علیه زندانیان سیاسی در ایران می گذرد، یکی از پایه های سیاستهای رسوای رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی با حمایت قدرتهای امپریالیستی در برخورد با این نسل کشی این بوده که پرونده این جنایت بی سابقه را مشمول گذشت زمان کرده و از ذهن افکار عمومی بویژه نسلهای جوان بزداید.

بررسی واکنش های اخیر مقامات حکومت به رغم ظاهر بسیار فاطعانه این واکنش ها و تأیید یک صدای جنایات دهه ۶۰، در نفس خود ورشکستگی دیکتاتوری حاکم در پیشبرد سیاست سکوت را اثبات می کند. این واکنش ها همچنین بستری عینی می باشند که نشان می دهند دشمنان مردم ما سالها پس از نقش آفرینی متحدانه و مستقیم شان در این جنایت خونین، به رغم هر لباسی که در طول دوره های مختلف بقای رژیم، مطابق مد روز به تن کرده اند چگونه حتی الآن هم که کوس رسوایی حکومت همه جا را درنوردیده از اصل این جنایت دفاع کرده و حداکثر چگونگی و "این روش اعدام" را مورد سؤال قرار می دهند. بخشی دیگر البته با قاطعیت ضد انقلابی تأکید می کنند که اگر حتی امروز نیز نظام (به واقع سرمایه داری حاکم) در چنین موقعیتی قرار گیرد لحظه ای در تکرار تمام جنایاتی که برای حفظ نظام بحران زده شان در دهه سیاه ۶۰ از آماج خشم مردم مرتکب شدند، از خود تردید نشان نخواهند داد.

این واکنش ها و اظهار نظر ها زمانی شروع شد که با انتشار متن نوار در رسانه های بزرگ غربی گروهی از ریزه خواران سرشناس و پیگیر نظام حاکم که وظیفه ای جز تطهیر ماهیت ضد خلقی و متعفن کلیت دیکتاتوری مطلق العنان حاکم را

واقعیت این است که منتظری و دار و دسته اش در زندانهای سراسر کشور تحت عنوان سبک کردن زندانها هیچگونه مخالفتی با قتل عام زندانیان سیاسی نداشتند بلکه اختلاف او بر سر تعداد این کشتارها بود. ثالثاً اختلاف جناح منتظری با جناح دیگر حکومت از جمله قبل بر سر مسایل مختلف از جمله در ارتباط با فعالیت های برون مرزی که عمدتاً توسط کارگزاران منتظری انجام می شد شروع شده بود که به اعدام برادر داماد او (سید مهدی هاشمی) نیز منجر گشت و در نتیجه این واقعی نیست که دلیل عزل منتظری از ولیعهدی خمینی و محدودیت هائی که برایش به وجود آمد را به حساب اختلاف نظر او در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ گذاشت.

ندارند از جمله تاج زاده و مطهری به میدان آمدند و کوشیدند تا با استناد به حرفهای منتظری خواهان "توضیح" در مورد "چگونگی" حکم امام برای اعدام مخالفین شوند و درخواست کنند که اگر هم در این زمینه "اشتباهی" صورت گرفته مجریان امر "معذرت خواهی" نمایند. در همین رابطه مصطفی تاج زاده، یکی از مسئولین وزارت کشور دولت بی آبروی اصلاحات، فردی که از اولین سالهای روی کار آمدن جمهوری اسلامی، با "مجاهدین انقلاب اسلامی" یعنی با جریانی مرتبط بود که کتیف ترین سیاستهای سرکوب و ترورهای سیاه طبقه حاکم علیه توده های انقلابی را به پیش می برد، اکنون به میدان آمده و با مشاهده اوج آبرویختگی و بی پایگی حکومت، با عوامفریبی تمام ظاهراً با "این روش اعدام" در سال ۶۷ (و نه کل جنایات غیر قابل توصیف دهه خونین ۶۰) مخالفت کرده ولی بلافاصله ضمن تقسیم کردن خانواده های قربانیان این قتل عام به "مجاهد" و "غیر مجاهد" مطرح می کند: **"به سهم خود از خانواده های اعدام شدگان آن فاجعه از جمله بازماندگان قربانیانی که عضو مجاهدین خلق نبودند، پوزش می طلبیم". البته هدف شوم و مردم فریب این "پوزش" خواهی از سوی یکی از تبهکارترین مهره های نظام در دهه ۶۰ در همین اظهارات عیان می گردد. چرا که او در خاتمه نمایش "عذرخواهی" از خانواده های داغدار قربانیان می خواهد که جلادان حاکم و از جمله خود او را به خاطر به راه انداختن حمام خون در دهه ۶۰ "ببخشند" ولی "فراموش نکنند". اما، تبلیغ روی این مسایل به واقع همان تبلیغی است که تا کنون تحت عناوین گوناگون از جانب محافل راست که دشمنی آنها با کارگران و زحمتکشانشان انکار ناپذیر می باشد صورت گرفته است و پیام اصلی اش تقبیح "خشونت" یا به عبارت دیگر نفی مبارزه انقلابی توده ها می باشد.**

اینان خواهان آنند که خشم انقلابی توده ها را با "عذر خواهی" جلادان فرو نشانند تا "نظام" ظالمانه آنها همچنان تداوم یابد. تبلیغ آنها چیزی نیست جز تبلیغ پیام مسمومی که اتاقهای فکر طبقه حاکم و دستگاه های تبلیغاتی امپریالیسم بطور روزمره برای نجات نظام حاکم و رژیم حافظ آن از گزند آتش خشم مردم به جان آمده در هر زمینه ای ترویج می کنند. تاج زاده در پیشبرد این سیاست مذموم به گفتن یک دروغ گویلیزی نیز مبادرت می ورزد و کوشش می کند تا به افکار عمومی خشمگین بقبولاند که در زمان انجام این جنایت، بخشی از نظام جمهوری اسلامی، یعنی مهره های تبهکاری چون میرحسین موسوی (نخست وزیر وقت) و خامنه ای (رییس جمهور وقت) به ادعای وی "با این روش اعدام به شدت مخالفت کردند اگر چه وقتی متوجه ابعاد فاجعه شدند که کار از کار گذشته بود". در حالی که اگر به نشریات و اظهارات همین مهره های حکومتی در زمان انجام این جنایت تاریخی که در بوقهای تبلیغاتی نظام آشکارا تبلیغ و به نمایش گذارده می شد رجوع کنیم با چیزی جز تأیید و حمایت قاطع مهره های نامبرده از فرمان رهبر جلال جمهوری اسلامی در کشتار وحشیانه مخالفین روبرو نمی شویم. این واقعیت در اظهارات خود دولتمردان حاکم نیز هویداست. بسیاری از آنان با تأکید بر این که این مساله "فراکسیونی و گروهی" نیست بر واقعیت "اجماع" خود در مورد تأیید قتل عام دهه ۶۰ صحه می گذارند. از سوی دیگر تمامی شواهد تاریخی نشان می دهند که هیچ یک از مهره های جناح های طبقه حاکم از دارو دسته موسوی و رفسنجانی گرفته تا خامنه ای و خمینی... کوچکترین مخالفتی با کشتار دهه ۶۰ و نقطه اوج آن یعنی قتل عام سال ۶۷ نداشتند و با تمام وجود در تمام مناصب حکومتی ای که در اختیار داشتند به عریه کشی برای تأیید و حمایت از این سیاست ننگین مشغول بودند.

مهره دیگری که ظاهراً در هیات مخالفت به ایفای نقش در کارزار انتشار گفتگوها می پردازد، علی مطهری، نایب رییس مجلس ارتجاع است. وی نیز با ارسال نامه ای به مصطفی پورمجددی یکی از قصابان تشکیل دهنده "هیات مرگ" خمینی و وزیر دادگستری!!! دولت روحانی، دولتی که پیشرفته ادعای "اعتدال" و "امید" و "میانه روی" می کند، با اشاره به اظهارات این آخوند در مورد نوارها خواهان روشن شدن "شیباعتی" که در مورد "اتفاق (!!!)" سال ۶۷ و "نحوه اجرای حکم امام (ره)" گفته می شود" می گردد (تأکید ها از نویسنده این مقاله). البته در این به اصطلاح عدالت پیشگی، وی جای هیچ شک و شبهه ای باقی نمی گذارد. چرا که با نامیدن همه نیروهای اپوزیسیون و "طرفداران" آنها به عنوان "جانی"، ماهیت "تظلم طلبی" خود و دار و دسته اش را به نمایش می گذارد. او با وجود اعترافات

شد. و تاکید کرد "ما شهامت داشتیم هر کس اعدام شد زیر حکمش را امضا کردیم و این افتخاری است برای ما".

علی خمینی نوه خمینی جلال، شخصی که پدرش (احمد خمینی) از عاملین اصلی قتل عام سال ۶۷ می باشد یکی دیگر از مهره های رژیم می باشد که از اعدامهای سال ۶۷ زیر عنوان "برخورد محکم نظام" با مخالفین نام برد و این حمام خون را "حاصل مدیریت امام" نامید که باعث شد "آرامش" (بخوان آرامش مورد دلخواه سرمایه داران و دشمنان مردم) در "کشور" برقرار گردد. او وقیحانه تاکید کرد که این اعدامها "درس عبرتی" برای آیندگان شد و اضافه کرد که: "ماجرای سال ۶۷ حاصل مدیریت امام" بوده و "نظام باید با اینها چه می کرد؟ امروز یک عده دلسوز شدند می گویند چرا با اینها برخورد می کنید؟ چرا با منافقین برخورد کردید؟ چرا با بی حجاب برخورد کردید؟ چرا با کودکانها برخورد کردید؟ چه می کرد نظام با اینها؟ باید مبارزه می کرد، محکم هم باید برخورد می شد. الحمدلله شد و کشور آرامش را دید" عده معدودی را نظام با قدرت برخورد کرد و درست هم برخورد کرد و باید برخورد می کرد و درس عبرتی شد برای آیندگان. در این میان سید حسن خمینی، برادر دیگر علی که یکی از سمبلهای نیروهای پرو رژیم و سازشکار تحت عنوان "میان رو" و "اصلاح طلبان" می باشد هم چاره ای ندید جز آن که در یک سخنرانی آنچه که در مورد گوشه ای از جنایات رژیم جمهوری اسلامی و پدر بزرگ جلال خویش در فایل صوتی مباحثه منتظری و هیات مرگ به آنها استناد شده را با رسوایی تمام یک "دروغ" بخواند.

از دیگر دست اندرکاران رژیم فردی چون **حمید روحانی، رئیس بنیاد تاریخ پژوهی "انقلاب اسلامی"** نیز به ابراز نظر پرداخته و در گفتگویی ضمن تایید بخشی از ددمنشی های "هیات مرگ" نظیر اعدام زندانیانی که قبل از قتل عام سال ۶۷ به محکومیت هائی غیر از اعدام محکوم شده بودند تاکید کرد "آقای منتظری خود را به تهازل زده و گرنه خودش به خوبی می فهمد که چرا آنهایی که به شش یا هفت سال محکوم بودند حکمشان اعدام شد."

و بالاخره **رفسنجانی جنایت کار** که چه به عنوان یک مهره کلیدی نظام جمهوری اسلامی و چه به عنوان رئیس جمهور این نظام شکنجه و دار در طول ۸ سال دستانش تا مرفق به خون کارگران و توده های تحت ستم ایران و مخالفین نظام آغشته است به انتشار نوارهای منتظری واکنش نشان داده و آن را "هدف شوم" دشمنان برای حمله به "امام" و "خدشه" وارد کردن به جایگاه

روشن موجود در فایل صوتی گفتگوی منتظری و اعضای هیات مرگ و برغم هزاران هزار سند و شاهد زنده راجع به عمق جنایات جمهوری اسلامی در هنگام ارتکاب به قتل عام، بیشرمانه تقاضای روشن شدن "شایعات" در مورد "نحوه" حکم امام جلال (و نه خود آن حکم ضد خلقی و بربرمنشانه) را می کند. وی در نامه خود مطرح می کند "انحرافات فکری و جنایات بزرگ منافقین بر همه روشن است و گروه فرقان هم که شخصیتی به عظمت آیت الله مطهری را به شهادت رساند شاخه ای از منافقین بود. این امر محل بحث نیست. محل بحث این است که با توجه به اینکه از نظر اسلام و در حکومت اسلامی حتی به چنین جانیانی و طرفداران آنها نیز نباید ظلم شود آیا شایعاتی که درباره اتفاق سال ۶۷ درباره نحوه اجرای حکم امام(ره) گفته می شود صحت دارد یا خیر؟". مطهری سپس تاکید می کند که "روش" دار و دسته وی "موجب استحکام افزون تر نظام اسلامی" خواهد گشت و نشان می دهد که پز دروغین "حقیقت جویی وی" تنها در پی "استحکام افزونتر" نظام استثمار و شکنجه و دار جمهوری اسلامی ست.

اما این پز مردم دوستی و تظاهر به معذرت خواهی از سوی گرگان لباس میش پوشیده، با پاسخ هایی که به سرعت و در سطحی وسیع در میان قدرتمندترین محافل طبقه حاکم به صورتی یک صدا به آن داده شد، رنگ باخت. از جمله **مصطفی پورمحمدی جلال عضو "هیات مرگ"** که چند سال پیش با بیشرمی، بزدلی و ریاکاری شایسته مرتجعین اصولا منکر هر گونه نقش خود در "اعدامهای سال ۶۷" بود، در برخورد با نوار صوتی، با فریبکاری تمام مخالفین را "کفار" خواند و اضافه نمود "افتخار" می کنیم که "دستور خدا را اجرا کردیم و در مقابل دشمنان خدا و ملت با قدرت ایستادیم و مقابله کردیم".

همچنین **علی رازینی عضو دیگر هیات مرگ** در واکنش به انتشار فایل صوتی گفتگوها با منتظری، جلادی و ددمنشی خود و همکارانش در براه انداختن حمام خون در آن سالها را "افتخار"ی برای خویش نامید و اعلام کرد "من در سال ۶۰ به عنوان حاکم شرع به بجنورد رفتم، مسئولان فرهنگی آن شهر به من اعلام کردند که ۸۰ تا ۹۰ درصد از جوانان این شهر گروهکی هستند و ۲۰ درصد حزب اللهی و بی خط اند" وی اضافه کرد "مسئله ۶۷ خیلی پیچیده نیست. خمینی ملاحظه توصیه افراد ترسو را نکردند و قاطع فرمودند احکام شرع باید اجرا شود و احکام شرع اجرا

بازماندگان و بیت امام جلال نامید. **رفسنجانی** با طرح این که "اخیراً شهردار پاریس نمایشگاهی از بازسازی صحنه های اعدام آن زمان برگزار کرده است" تاکید کرد که نباید "اجازه" داد تا اهداف دشمنان متحقق شود. وی با اشاره به این که "موج" حملات اخیر در "همه رسانه های معاند خارجی" ادامه دارد گفت: "یکی از اهداف شوم دشمنان از طرح مسائل اخیر، خدشه وارد کردن به جایگاه مرحوم حاج احمد آقا و بیت معزز امام در جامعه است که نباید اجازه داد به اهداف خود برسند".

اظهار نظر عوامفریبانه اخیر از سوی رفسنجانی در مورد یکی از بزرگترین جنایات طبقه حاکم علیه مردم ایران فلم به مزدانی چون صادق زیبا کلام که جزء دار و دسته رفسنجانی بوده و پز ظاهراً اصلاح طلبی به خود می گیرد را مجبور کرد تا در نامه ای به "سرور ارجمند" خویش یعنی رفسنجانی این موضع گیری را "حزن انگیز" و موجب "اسباب شگفتی"، "تاسف" و "سرخوردگی دوستداران" وی خوانده و آن را نشانه "تایید ضمنی اعدامهای سال ۶۷" بنامد. البته بی آنکه اعتراف کند که رفسنجانی به عنوان فردی که دستانش تا آرنج به خون کمونیست ها و آزادیخواهان ایران در دهه ۶۰ آلوده است موضعی جز این هم نمی توانست در رابطه با قتل عام سال ۶۷ اتخاذ کند.

نگاهی به اظهارات بیشرمانه مقامات جمهوری اسلامی در تأیید کشتار زندانیان سیاسی آنهم پس از گذشت ۲۸ سال که از این جنایت بربرمنشانه می گذرد نشان دهنده اوج ددمنشی گردانندگان رنگارنگ این رژیم در مورد یکی از بزرگترین زخمهای وارد بر جان و روح مردم ایران و بویژه بازماندگان و خانواده های هزاران هزار نوجوان و جوان و بزرگسالی ست که در جریان این جنایت از پیش سازماندهی شده بدست تبهکاران حاکم قصابی شدند. این اظهارات و دفاع قاطعانه سازماندهندگان و مجریان این جنایت تاریخی در عین حال مشت محکمی بر دهان تمامی مرتجعین و سازشکارانی هم هست که می کوشند با استناد به صداهای فریبکارانه ای که از درون برخی نمایندگان مرتجع طبقه حاکم برای ماستمالی این جنایت و دعوت مردم به بخشیدن جانیان به گوش می رسد روزنه ای تازه برای تبلیغ ایده آشتی بین گرگ و میش و تداوم بخشیدن به حیات انگلی رژیم جمهوری اسلامی و یا بخشی از آن پیدا کنند.

تجربه کشورهایی چون شیلی و آرژانتین و ... نشان می دهد که دیکتاتوری های وابسته به امپریالیسم حاکم پس از کشتار مخالفین بالاخره در یک دوره با مشاهده

مانده، آنها با وجود حکومت سرنیزه و حساسیت دستگاه های اطلاعاتی نسبت به خود هرگز تسلیم نشدند. در عین حال در کنار تلاش های بازماندگان داغدار و پایداری و مقاومت آنها که هیچ گاه خون عزیزانشان را به حراج بازار مکاره سیاست نگذاشتند و کوشیدند به هر نحوی یاد آنها را زنده نگه داشته و پرچم دادخواهی خویش را در اهتزاز نگاه دارند، این نیروهای چپ و رادیکال و آزادیخواهان بودند که با هر چه در توان داشتند در داخل و خارج از کشور با برپایی مراسم یادبود و بزرگداشت قربانیان و افشای جنایات جمهوری اسلامی هیچ گاه نگذاشتند تا یاد قربانیان آزاده دهه ۶۰ به همراه جسمشان در زیر آوار و خاک مدفون گردد و از بین برود. به برکت همین پایداری و مقاومت هاست که امپریالیستها و مرتجعین حاکم تا امروز قادر به زدودن حافظه تاریخی مردم ما از سیاهی و ننگ کشتار سیستماتیک دهه ۶۰ و اعدامهای فله ای سال ۶۷ توسط جمهوری اسلامی نشدند.

بر هیچ انسان آزادی خواه و واقع بینی پوشیده نیست که تجربه ۲۸ سال حاکمیت جمهوری اسلامی ثابت کرده که امر دادخواهی در مورد کشتار دهه ۶۰ به عنوان یک خواست دمکراتیک مساله ای نیست که به هیچ رو بتواند در چارچوب نظام استثمارگرانه حاکم و رژیم جمهوری اسلامی پاسخی عادلانه بگیرد. بر عکس تاکیدهای بیشرمانه و "افتخار" آمیز جلدان حاکم بر درستی کشتار هزاران هزار انسان بی گناه نشان می دهد که مساله دادخواهی بازماندگان این فاجعه هر چه بیشتر با مساله ضرورت نابودی رژیم شکنجه و دار حاکم گره خورده است و به این اعتبار به یکی از دادخواستهای انقلاب اجتماعی توده های تحت ستم علیه دشمنانشان تبدیل گشته است. در عین حال تلاش های بخشی دیگر از دست اندر کاران رژیم و رسانه های امپریالیستی در جهت اشاعه جو رفرمیسم و سازشکاری برای ایجاد زمینه آشتی بین توده های داغدیده و شکنجه گرانشان، بین خلق و ضد خلق هدفی جز حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران ندارد که منبع و منشأ همه جنایات بوده و تا زمانی که پا برجاست در به همین پاشنه خواهد چرخید که امروز می چرخد.

در سالگرد قتل عام خونین سال ۱۳۶۷ یکوشیم راه و آرمانهای هزاران کمونیست و مبارزی را پاس داریم که جان های شیرین خویش را در راه تحقق بهروزی توده ها و آزادی خلق های تحت ستم از سلطه ستم و استثمار فدا کردند و در مقابل هیچ یک از جلدان حاکم از هیچ جناح و دسته ای سر خم نکردند.

جنایات از حاکمیت جمهوری اسلامی با این جنایات مخالف بوده و حمام خون دهه ۶۰ کار "یک عده" از حاکمان می باشد و در ورای چنین تحیل فریبکارانه سعی در اشاعه جو سازشکاری در میان مردم ما را دارند. البته آنها روی نیروهای سیاسی سازشکار اپوزسیون نیز برای فریب توده ها حساب می کنند. در واقع نیز امروز شاهدیم که نیروهای سازشکار و فرصت طلب هم به شیوه های مختلف نقش مروج و مبلغ سیاستهای امپریالیستی در این زمینه را بر عهده گرفته و در ضمن دفاع از منتظری در تقییح "خشونت" و قهر نیز با یکدیگر مسابقه گذاشته اند. در این زمینه تجربه پروژه ورشکسته و رسوایی چون "ایران تریبونال" نیز مطرح است که آه و رنج بازماندگان و قربانیان این جنایت تاریخی را نهایتاً به دستمایه ای برای تقدیس توابان تیر خلاص زن رژیم تبدیل کرد و مبلغ ضرورت "آشتی" بین شکنجه گر و شکنجه شده گردید. اتفاقاً انتشار نوار گفتگوی منتظری و هیات مرگ برای این گروه نیز به موضوعی برای حقانیت بخشیدن به سیاستهای رفرمیستی و دشمن پسند شان در افکار عمومی تبدیل شده است.

جنایات خونین دهه ۶۰ "داغی" فراموش نشدنی ست که تبهکاران جمهوری اسلامی برای حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما و حفظ منافع امپریالیستهای جهانی در ایران به دستور مستقیم رهبر نظام یعنی امام جلال خویش متحد و همصدا بر پیکر "دنیای لعنت خورده" یعنی توده های فقر و محرومیت وارد کردند. توده هایی که تنها جرمشان تلاش برای در دست گرفتن سرنوشت خویش، آزادی از قید ستم و استثمار و ایجاد یک دنیای نوین و انسانی بود. بدون شک هیچ کس جز همین سگان زنجیری امپریالیسم از ابعاد این جنایت آگاه نیستند و آنچه که تا کنون به خاطر کشف خاوران های سرخ و گورستان های رنگارنگ و خاموش موجود در سراسر کشور افشاء شده هنوز به هیچ رو بیانگر همه ابعاد این جنایت نیست. اجساد پاره پاره شده جگر گوشگان مردم در گورهای جمعی، جنازه های نیم کش شده و مدفون گشته با ناخنهایی که تلاش کرده اند خاک را بکنند و بیرون بیاورند، گلوله های خلاص بر مغز نوجوانان و جوانان و پیکر پاک و مورد تجاوز قرار گرفته زنان و تن شکنجه شده مردان و.... تنها و تنها ذره ای، ذره ای کوچک از رنج و درد بیکران ناشی از برپاساختن چنین حمام خونی بر روح و روان مردم ما را توصیف می کنند.

اما واقعیت دیگر این است که به رغم زخم عمیق ناشی از نسل کشی دهه ۶۰ و نه فقط سال ۶۷، که در طول سالها بر تن و جان و روح و روان بازماندگان قربانیان دهه ۶۰ باقی

رشد مبارزه توده ها به منظور حفظ موقعیت خود و فریب مردم حاضر شدند تا به طور تاکتیکی با قبول گوشه ای از جنایات خود و معذرت خواهی و حتی فدا کردن برخی مهره ها به حکومت خویش ادامه دهند. در ایران در حال حاضر در حالی که برخی از دست اندرکاران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با دیدن شرایط انفجاری حاکم بر جامعه و با تکیه بر تجربه همپالگی های خود در شیلی و آرژانتین و یا در آفریقای جنوبی سعی دارند زمینه اتخاذ چنان سیاست فریبکارانه ای را برای آینده فراهم کنند اما در مجموع این رژیم اعمال سیستماتیک قهر و سرکوب برای استحکام بخشیدن به سد دیکتاتوری را در حال حاضر مؤثرترین راه حفظ نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران دانسته و از این طریق قاطعیت و وفاداری خویش به سرمایه داران و نظام استثمارگرانه حاکم را به اثبات می رساند. اما درست در دل شرایط بحرانی کنونی ایران و ترس و وحشت دشمنان از رشد غیر قابل کنترل مبارزات توده های جان به لب رسیده ماست که مساله به اصطلاح انتقادات منتظری به اعدامهای سال ۶۷ که تازگی هم ندارند توسط بلندگوهای نظیر بی سی و صدای آمریکا و ... آگاهانه رله شده و در سطح گسترده ای بازتاب پیدا کرده اند.

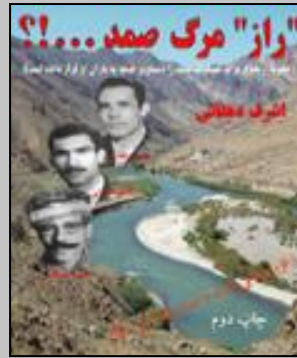
واقعیت این است که کلیت رژیم جمهوری اسلامی در شرایط پسارجم با نشانه های حاکی از موج جدیدی از بحران و تشدید تضادها روبروست. پوچ بودن چشم اندازهای دروغینی که دولت روحانی با ادعای عادی سازی روابط با غرب و حل معضلات اقتصادی ایجاد کرده بود و در عوض تشدید سرکوب و اختناق و اعدام و گسترش فساد در ساختارهای پوسیده حکومت، به غلیان خشم کارگران گرسنه و بیکاران و توده های به جان آمده منجر گشته است؛ به گونه ای که حضور محسوس کارگران در صحنه و اعتراضات و اعتصابات کارگری و شورش های مردمی بار دیگر زنگ خطر را برای گردانندگان نظام به صدا درآورده اند. در چنین شرایطی ست که ما شاهد تشدید تحولات عوامفریبانه جدید دشمنان توده ها و حافظان نظام برای تبلیغ توهم بهبود و امکان اصلاح اوضاع توده ها در چارچوب نظام استثمارگر حاکم هستیم. نوار گفتگوهای منتظری با هیات مرگ در چنین اوضاع و احوالی دوباره منتشر و پخش می گردد و یکی از اهداف روشن آن فریب توده ها با کمک نیروهای سازشکار می باشد. بیهوده نیست که دشمنان قسم خورده مردم یعنی امپریالیستها که در زمان وقوع جنایات خونین دهه ۶۰ سکوت پیشه کرده بودند امروز گفتگوی منتظری با هیات مرگ را از رسانه های خود نظیر بی بی سی و صدای آمریکا پخش می کنند. آنها با تبلیغات مسموم خود سعی دارند به توده های به جان آمده بقبولاند که

اشرف دهقانی

بی بی سی،

سعید سلطانیپور و

"راز مرگ صمد"!



شاعر فدایی
زنده باد
سعید سلطانیپور
در مراسم ازدواجش

عزیز مردم ستم‌دیده ایران بودند صرف نظر از این که من در کتاب "راز مرگ صمد" در این مورد چه نوشته‌ام، آن چه را که خود شاهد بوده‌اند را تحریر می‌کردند و قضاوت در مورد این یا آن فرد اکثریتی در باز داشتن سعید از فرار از خانه - قبل از تجمع پاسداران در خانه و یا به هر حال از بین رفتن امکان فرار - را به خواننده می‌سپردند. حسن چنین نوشته‌هایی (به شرط آن که عین واقعیت در آن‌ها منعکس می‌شود) در اختیار قرار دادن تجربه‌هایی برای آیندگان بود تا ببینند که داشتن این یا آن تفکر و دید نسبت به حاکمیت، چه پیامدهایی می‌تواند برای جان انسان‌ها داشته باشد. من در آن کتاب صرفاً شنیده‌هایم را انعکاس داده و حتی از ذکر نام آن فرد اکثریتی هم احتراز کرده‌ام، چرا که مسأله من برخورد به یک فرد نبود بلکه نشان دادن تفاوت سعید با اکثریتی‌هایی بود که در آن مراسم دور او را گرفته بودند.

جالب است که نوشته‌های فرد اکثریتی مورد استناد بی بی سی، واقعیت‌هایی را آشکار می‌کند که اتفاقاً در تأیید نوشته مربوطه در "راز مرگ صمد" قرار دارد. از جمله این که معلوم می‌شود که دو پاسدار حدود ظهر (خیلی زودتر از آمدن مهمانان) به در خانه سلطانیپور آمده بودند و از قول "قرل" (منظور قیزل ایاق، مبارز فدائی متعلق به سازمان اقلیت که بعداً توسط رژیم جمهوری اسلامی به شهادت رسید) گفته شده: "آمده بودند سعید را دو ساعتی برای سئوال و جواب ببرند. به بهانه «قاچاق ارز یا چیزی شبیه این» ولی من راهشان ندادم و در را بستم." و یا معلوم می‌شود که در همان زمان این موضوع مطرح بوده که همان فرد اکثریتی مورد اشاره من بر مبنای دید اکثریتی‌اش نسبت به رژیم جمهوری اسلامی، مانع از فرار سعید سلطانیپور شده بود. این هم گفته شود که کسی که بی بی سی به او استناد کرده برخی از مشخصات وی از جمله زندانی سیاسی دوره شاه بودن و ترک بودن وی را معلوم کرده و نوشته است که از آن فرد اکثریتی جدا شده و قطع رابطه کرده است.

در ماه‌های بحرانی آن سال تنها کافی بود که آخوند جلادی وارد زندان شود تا از میان زندانیان کسانی را نشان کرده و حکم به قتل آن‌ها دهد. مثلاً به عنوان ذکر یک نمونه با ورود آخوند موسوی تبریزی به زندان تبریز، او بلافاصله حکم قتل چند زندانی از چریک‌های فدائی خلق و سازمان زحمتکشان گُردستان ایران (کومه له) را صادر کرد و حکم اعدام آن‌ها که خواهر من، روح انگیز دهقانی نیز در میان آنان بود، در روز ۸ تیر ۱۳۶۰ به اجرا درآمد. اما بی بی سی گوئی که برای زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ به راستی دادگاهی تشکیل می‌دادند در رابطه با قتل سعید سلطانیپور در زندان مطرح می‌کند: "معلوم نیست که آیا دادگاهی برگزار شد یا..."

بی بی سی در مورد دستگیری شاعر انقلاب، سعید سلطانیپور از قول "تقریباً همه راویان دستگیری" (خط تأکید از نویسنده این سطور است) این را "تقریباً" می‌پذیرد که "درست در زمان برگزاری مراسم عروسی سلطانیپور، «پاسداران» به سراغش آمدند و داماد را با خود بردند." بی بی سی سپس "روایت دستگیری" را مطرح می‌کند و در این مورد با استناد به کتاب "راز مرگ صمد" می‌گوید: "به نوشته دهقانی، سلطانیپور در مراسم عروسی می‌خواست با زدن سیلش فرار کند، اما دوست او که از اکثریتی‌ها بود، او را منصرف کرده و گفته بود حالا چریک بازی را کنار بگذار." این نقل قول درست است. در آن کتاب من بر اساس آن چه شنیده بودم، این نظر که قبل از این که کار از کار بگذرد سعید سلطانیپور فرصت داشت تا از مهلکه بگریزد را مطرح کرده‌ام. اما در مطلب درج شده در بی بی سی نوشته یک فرد اکثریتی (مندرج در نشریه آرش شماره ۸۴) در مقابل نوشته من در مورد چگونگی افتادن سعید سلطانیپور در چنگال خونین پاسداران جمهوری اسلامی قرار داده شده و سعی شده است که در نقش اکثریتی‌ها در این واقعه ایجاد تردید شود.

ای کاش کسانی که از نزدیک در جریان دستگیری سعید، این شاعر

بی بی سی به تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۹۵ (۲۰ ژوئن ۲۰۱۶) در سایت خود مقاله‌ای به مناسبت شهادت شاعر انقلابی خلق، سعید سلطانیپور درج نموده و در رابطه با چگونگی دستگیری او به ذکر نقل قولی از کتاب "راز مرگ صمد" (که توسط من در سال ۱۳۸۱ نوشته شده و چاپ دوم آن همراه با اسناد و مدارکی دیگر در سال ۱۳۸۷ منتشر شد) پرداخته است. در این مقاله موضوع مرگ صمد نیز پیش کشیده شده و مطالب به گونه‌ای عنوان گشته که برای خواننده غیر مطلع که کتاب "راز مرگ صمد" را هم نخوانده باشد، کاملاً گمراه کننده می‌باشند. از این رو برای روشننگری لازم است تا آن جا که مقدر می‌باشد با فاکت و دلیل و استدلال به آن مطالب برخورد شود.

عنوان مقاله این است: "سعید سلطانیپور؛ روزی که قرار بود روز شاد باشد" که امضای فردی هم به نام حمید علوی به عنوان روزنامه نگار در پای آن قرار دارد. حال قبل از پرداختن به موضوع اصلی بگویم که در ابتدای مقاله گوئی که رژیم جمهوری اسلامی برای سعید سلطانیپور دادگاهی هم ترتیب داده بود و یا گویا برای انقلابیون دیگر در آن زمان، پیش از قتل شان دادگاهی برپا می‌کرد مطرح می‌شود: "از چند و چون برگزاری دادگاه او سندی در دست نیست." به نظر می‌رسد که ابراز این تردید از آن جاست که برای دست اندرکاران بی بی سی تنها اظهارات مقامات دولتی سند محسوب می‌شوند. در حالی که حقایق بیان شده از زبان خانواده‌ها و کل توده‌های در بند ایران و همچنین هزاران زندانی سیاسی به عنوان شاهدان عینی در آن مقطع در مورد ماشین کشتار رژیم جمهوری اسلامی، اسناد معتبر و کاملاً قابل اتکاء می‌باشند که بر اساس آن‌ها، این رژیم بلافاصله بعد از سی خرداد ۱۳۶۰، در سراسر ایران به طور وحشیانه به توده‌های انقلابی و فرزندان مبارز آنان یورش برد و در این مسیر علاوه بر کشتار در خیابان و قتل مبارزین انقلابی در زیر شکنجه، در مقطعی صرفاً با نظر یک آخوند، حکم به اعدام مبارزین دادند.

کند، نیست. در این جا نه نامی از سازمان اکثریت برده شده و نه از یک اکثریتی. مسلم است که پاسداران از طریقی، آدرس محل زندگی سعید را به دست آورده بودند ولی این که از چه طریقی برای من روشن نبود (و نیست) و به همین خاطر عبارت "از طریقی" را به کار برده ام. همچنین این گفته بی بی سی که گویا "نویسنده (دهقانی)... به همکاری دوستان "اکثریتی" سعید با پاسداران تأکید می‌کند" با واقعیت و آن چه در کتاب "راز مرگ صمد" مطرح شده، منطبق نیست. همان طور که در پیش نشان داده شد، در رابطه با موضوع دستگیری سعید سلطانپور در آن کتاب تنها از ممانعت اطرافیان اکثریتی سعید از فرار وی و به خصوص یکی از آن ها سخن رفته است.

اما، آن چه بی بی سی "گمان" نامیده و غیر واقعی است در سطور بعد در خدمت یک نتیجه گیری غیر واقعی تر قرار گرفته است و از قول منتقد اکثریتی گفته شده که گویا اشرف دهقانی "در استدلالات خود، تنها یک هدف را دنبال می‌کند و آن اثبات خیانت سازمان اکثریت است". با این گفته، در واقع سعی شده است که مطالب کتاب "راز مرگ صمد" در حد مسایل مربوط به اختلافات و تضادهای جریانات سیاسی با یکدیگر تقلیل داده شده و بی اعتبار جلوه کند. در حالی که واقعیت این است که کتاب "راز مرگ صمد" که بحث مربوط به شهادت سعید سلطانپور گوشه بسیار کوچکی از آن را تشکیل می‌دهد و اساساً در حاشیه تم اصلی این کتاب مطرح شده، با استدلالات خود از یک طرف تلاش رژیم جمهوری اسلامی را افشاء کرده است که از طریق دروغ پردازی های افسری که در قتلگاه صمد حضور داشت (حمزه فراهتی) کوشیده بود چهره محبوب رفقای نزدیک صمد چون بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علیرضا نابدل، امیر پرویز پویان و... را مکرر سازد (امری که از اولین اقدامات این رژیم برای باورشکنی در میان مردم نسبت به انقلابیون گذشته بود که تا به امروز هم به اشکال مختلف ادامه دارد) و از طرف دیگر آن کتاب با ذکر فاکت های متعدد و دلیل و استدلالات مختلف نشان داده است که در مرگ صمد رازهایی نهفته است و تا زمانی که اسناد و مدارک قابل قبولی در این مورد ارائه نشود، با توجه به وجود شواهد و اسنادی که بیانگر آنند که صمد بهرنگی توسط عوامل ساواک به شهادت رسیده است، با قاطعیت می توان روی این امر تأکید کرد. بنابراین موضوع بحث کتاب "راز مرگ صمد" چیز دیگری است و به هیچ وجه ربطی به اثبات خیانت سازمان اکثریت ندارد. در عین حال خواننده هم مسلماً از موضع من نسبت به سازمان "اکثریت" مطلع می باشد و می داند که من نیز همچون همه نیروهای درون صف خلق با تکیه بر عملکردهای غیر قابل انکار نیروهای

بی بی سی در مورد دستگیری شاعر انقلاب، سعید سلطانپور از قول "تقریباً همه راویان دستگیری" (خط تأکید از نویسنده این سطور است) این را "تقریباً" می پذیرد که "درست در زمان برگزاری مراسم عروسی سلطانپور، «پاسداران» به سراغش آمدند و داماد را با خود بردند." بی بی سی سپس "روایت دستگیری" را مطرح می کند و در این مورد با استناد به کتاب "راز مرگ صمد" می گوید: "به نوشته دهقانی، سلطانپور در مراسم عروسی می‌خواست با زدن سیبش فرار کند، اما دوست او که از اکثریتی‌ها بود، او را منصرف کرده و گفته بود حالا چریک بازی را کنار بگذار." این نقل قول درست است. در آن کتاب من بر اساس آن چه شنیده بودم، این نظر که قبل از این که کار از کار بگذرد سعید سلطانپور فرصت داشت تا از مهلکه بگریزد را مطرح کرده ام.

که اکثریتی های دور و بر او، آن جنایت را کار این یا آن جناح حکومتی جلوه داده و کماکان از "برادران پاسدار" صحبت می کردند که به نظر آنان می بایست به سلاح سنگین هم مجهز شوند.

در رابطه با چگونگی دستگیری سعید سلطانپور از طرف فرد اکثریتی مورد استناد بی بی سی گفته شده که "پاسدار ها موافقت کرده بودند، که تا پایان مراسم، مزاحمتی ایجاد نکنند و..." یا این که "چند طرح برای فرار کردن سلطانپور، بین دوستان حاضر در مهمانی مطرح" شده بود و غیره و گفته شده که امکان فرار وجود نداشت. در حالی که با کمی دقت در متن نوشته می توان دید که آن طرح ها همگی مربوط به زمانی است که درب خانه به روی "برادران پاسدار" باز شده بود و پاسدار های مسلح در درون خانه اتراف کرده بودند و دیگر کار از کار گذشته بود.

بی بی سی در دنباله مطلب فوق تحت این تیتر که آیا سلطانپور را لو دادند؟ باز به کتاب "راز مرگ صمد" اشاره کرده و مطرح کرده است که "دهقانی در کتاب «راز مرگ صمد» به مسئله مرگ صمد بهرنگی پرداخته تا بررسی کند آیا مرگ بهرنگی، مرگی طبیعی بود یا افرادی در کشتن او دست داشتند." در این مورد بی بی سی مسایلی را عنوان کرده است که در آخر این نوشته به آن ها خواهم پرداخت. اما در مورد لو رفتن خانه سعید سلطانپور آمده است: "نویسنده در چند جای کتاب نام سلطانپور را به میان می‌آورد و این گمان را مطرح می‌کند که سلطانپور از طرف یک «اکثریتی» (عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق - اکثریت) لو داده شد."

موضوع فوق صحت ندارد. آن چه در کتاب "راز مرگ صمد" گفته شده چنین است: "آن جشن عروسی از طریقی لو رفته بود." معنی این جمله جز آن که خود تفهیم می

مثلاً در آن نوشته گفته می شود: "لازم است بگویم در آن روزها بازار اتهام رواج داشت، حتی خواهر او هم مدعی بود که: داداش ددی قاپی لاری آچین، قویون پاسدار قارداش لاریمیز گلسینلر ایچری یه. (برادرم گفت درها را باز کنید و بگذارید برادران پاسدار ما داخل شوند). همان طور که دیده می شود نویسنده قبول دارد که در آن زمان در مورد آن فرد اکثریتی مورد بحث چنان مسائلی مطرح بوده و حتی خواهرش هم تأکید داشته که نامبرده گفته بگذارید برادران پاسدار ما داخل شوند ولی با این همه کسی که نوشته درج شده در بی بی سی به او استناد کرده، آن ها را اتهام و شایعه می نامد و در رد آن ها مواردی را از تلاش او و اکثریتی های دیگر برای بازداشتن پاسدار ها - البته در زمانی که در به روی "برادران پاسدار" باز شده و آن ها وارد خانه شده بودند - از بردن سعید مطرح می کند. اما مسأله این است که آیا چه در زمانی که تنها دو پاسدار به در خانه آمده و در به رویشان بسته شده بود و چه در فاصله قبل از آمدن پاسداران به درون خانه و زیاد شدن آن ها و به خصوص قبل از حضور پاسداران مسلح، واقعاً فرصتی برای فرار وجود نداشته است؟ آیا خود سعید با دیدی که نسبت به رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی داشت به فکر فرار نیافتاده بود و کسی و کسانی از فرار او ممانعت نکرده بودند؟ و آیا این درست و واقعی است که همه آن چه در همان زمان در این مورد گفته می شد را باید شایعه و ناشی از بدخواهی طرفداران اقلیت و دیگران نسبت به سازمان اکثریت تلقی کرد؟

به طور کلی باید به این واقعیت اشاره کنم که در آن مقطع، قبل از این که جمهوری اسلامی بتواند کاملاً خود را سازمان دهد، پاسداران نه از آموزش لازم برخوردار بودند و نه انسجام چشمگیری در میان آنان وجود داشت. البته آن ها حتی خیلی قبل تر از ۳۰ خرداد، شکار مبارزین سرشناس را در دستور کار خود داشتند و هر جا سراغی از آن ها می گرفتند به آن جا حمله می کردند. برای خود ما چنین مواردی اتفاق افتاده بود که یک نمونه از آن حمله پاسداران به مراسم سالگرد رفقای فدائی شهید ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ بود که در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ در خانه مادر آژنگ، مادر یکی از آن شهدا، یعنی رفیق گرانقدر بهمن آژنگ برگزار شده بود. در آن موقع برخی از رفقای حاضر ما در آن مراسم که ماهیت ضد خلقی رژیم تازه حاکم شده را به خوبی می شناختند با فرار خود از آن محل، پاسداران را از دستگیری خود محروم ساختند. همچنین به عنوان یک نمونه برجسته و آشکار می توان از ربودن و اعدام رهبران خلق تُرکمن و ترور مبارزین توسط همین پاسداران جمهوری اسلامی در آن دوره یاد کرد. مسلماً سعید سلطانپور با توجه به باورش نسبت به ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی این تجربه را فراموش نکرده بود. در حالی

رفسنجانی با واقعیت هائی که مفضلاً آن ها را توضیح داده ام، و همچنین علیرغم آشکار کردن همه شواهد و اسناد و مدارکی که بر قتل صمد بهرنگی توسط عوامل ارگان مافیائی "ساواک" (در ارتباط با اشرف پهلوی) دلالت می کنند، در مورد شخص حمزه فراهنی نوشته ام: "مسئلاً درست و عادلانه قضاوت کردن، به خصوص وقتی پای یک شخص معین در میان است، نیازمند تأمل، تعمق و موشکافی در تمام مسایل مربوطه می باشد. بر این اساس سخنان فراهنی نیز باید شنیده شوند." پس از گذشت چند سال از انتشار این کتاب و کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" توسط اسد بهرنگی که رفتارهای کاملاً مشکوک فراهنی را در رابطه با مرگ صمد توضیح داده بود، فراهنی اقدام به انتشار کتابی تحت عنوان "از آن سیال ها و سال های دیگر" نمود. مسلماً این شخص (حمزه فراهنی) اگر ریگی به کفش نداشت می بایست به همه سئوالات و مسایل بسیار مهمی که در این دو کتاب در رابطه با شخص وی مطرح شده می پرداخت و پاسخگوی آن ها می بود. ولی او به عنوان کسی که صمد بهرنگی را تا قتلگاه او همراهی کرده و از خود به عنوان تنها شاهد نام می برد، به هیچ یک از آن سئوالات و مسایل پاسخ نداد. او از جمله توضیح نداد که در شرایطی که صمد بهرنگی را از دم در خانه شان سوار ماشین جیب ارتشی خود کرده و به آراز برده بود، چرا پس از مرگش به در خانه اشان نرفته و موضوع مرگ او را به اطلاع خانواده اش نرسانده، چرا در حالی که جسد صمد در آب بود، کوششی برای گرفتن جسد از آب نکرده، چرا حتی قبل از رسیدن به تبریز نخوابسته است از اولین محلی که امکان تلفن کردن داشت به خانواده صمد موضوع را اطلاع داده و از آن ها بخواهد که به آن جا بیایند تا با هم جسد را از آب بگیرند، و چرا نخوابسته است حتی به آن ها اطلاع دهد که صمد در کدام قسمت از آراز به اصطلاح غرق شده، چرا... و چرا های دیگر...

در کتاب نامبرده به این سئوالات پاسخ داده نشده و آن جا که وی در صدد توجیه رفتارهای شک بر انگیزش بر آمده، سخنانی متضاد با آن چه قبلاً در نشریه آدینه مطرح کرده بود را بیان کرده است که خود این امر نشان گر درستی آن سئوالات بود و بر ضرورت یافتن حقیقت تأکید می کند.

نکته قابل تعمق دیگر این است که تا کنون بلندگوهای مختلفی - از جانب دست اندرکاران خود رژیم جمهوری اسلامی در ایران گرفته تا صدای آمریکا - در اختیار وی قرار داده شده ولی وی هر بار در رابطه با چگونگی مرگ صمد داستان های متفاوت تعریف کرده و هر بار دروغ هائی را به هم

موضوع بحث کتاب "راز مرگ صمد" چیز دیگری است و به هیچ وجه ربطی به اثبات خیانت سازمان اکثریت ندارد. در عین حال خواننده هم مسلماً از موضوع من نسبت به سازمان "اکثریت" مطلع می باشد و می داند که من نیز همچون همه نیروهای درون صف خلق با تکیه بر عملکردهای غیر قابل انکار نیروهای آن سازمان تردیدی ندارم که "اکثریت" به دلیل تأیید کشتارهای خونین رژیم جمهوری اسلامی و بعد همکاری عملی با این رژیم در سرکوب توده های مردم (تا به آن حد که رهبران آن جریان چون فرخ نگهدار و ماشالله فتاپور به یکی از همکاران نزدیک دادستان و شکنجه گر منفور و معروف جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ (لاجوردی) تبدیل شده بود - رجوع شود به کتاب "در جدال با خاموشی - رجوع شود به کتاب "در جدال با خاموشی - به حق در میان مردم ما به عنوان یک سازمان خائن و ضد خلقی شناخته می شود.

رابطه با دوست همراه صمد، یعنی حمزه فراهنی، مطرح می کند.

در برخورد به اظهارات فوق باید گفت که بحث بر سر نظر این شخص یا آن شخص نیست و خلاصه کردن همه مسایلی که در اثبات دست داشتن ساواک در مرگ صمد بهرنگی در آن کتاب گفته شده به یک "نظر"، در خدمت تقلیل مسایل جدی و مهم آن کتاب قرار دارد. در کتاب "راز مرگ صمد" شواهد و اسناد و دلایلی در رابطه با غیر طبیعی بودن مرگ صمد بهرنگی و دروغ های همراه او ارائه شده که هر کس واقعاً خواهان حقیقت است باید به آن ها و همه مسایلی که در این زمینه از طرف دیگران نیز مطرح شده، رجوع کند و بعد بر اساس داده های موجود به قضاوت بنشیند.

گمان حقیقت با تناقض گوئی های متعدد!

در این جا من فرصت پیش آمده را مغتنم شمرده و هم در مورد بحثی که بی بی سی پیش کشیده و هم در رابطه با مصاحبه ای که پیش از این صدای آمریکا با کسی که به همراه صمد تا قتلگاه او رفت و تنها برگشت (حمزه فراهنی) انجام داد می پردازم تا نه فقط یک بار دیگر بر حقیقت موضوع در رابطه با مرگ صمد بهرنگی تأکید شود بلکه نشان داده شود که این رسانه ها تا چه حد در ادعاهای خود مبنی بر "بی طرفی" و انتشار مطالب واقعی در افکار عمومی صادقند.

کسانی که کتاب "راز مرگ صمد" را خوانده اند می دانند که من در چاپ اول این کتاب پس از افشای همکاری حمزه فراهنی با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که در جریان قتل های رستوران میکونوس از پرده بیرون افتاد، و پس از آشکار کردن تناقضات نامه درج شده او در نشریه آدینه در دوره اول ریاست جمهوری

آن سازمان تردیدی ندارم که "اکثریت" به دلیل تأیید کشتارهای خونین رژیم جمهوری اسلامی و بعد همکاری عملی با این رژیم در سرکوب توده های مردم (تا به آن حد که رهبران آن جریان چون فرخ نگهدار و ماشالله فتاپور به یکی از همکاران نزدیک دادستان و شکنجه گر منفور و معروف جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ (لاجوردی) تبدیل شده بود - رجوع شود به کتاب "در جدال با خاموشی - تحلیلی از زندان های رژیم جمهوری اسلامی" صفحات ۲۹۲ - ۲۸۹ از نویسنده این سطور) به حق در میان مردم ما به عنوان یک سازمان خائن و ضد خلقی شناخته می شود.

در رابطه با کتاب "راز مرگ صمد"، بی بی سی به طور مشخص مطرح کرده است:

"دهقانی در کتاب «راز مرگ صمد» به مسئله مرگ صمد بهرنگی پرداخته تا بررسی کند آیا مرگ بهرنگی، مرگی طبیعی بود یا افرادی در کشتن او دست داشتند." و پیشاپیش این ذهنیت را برای خواننده به وجود می آورد که گویا "بهرنگی در زمان مرگ، همراه با دوستی بوده که در شایعات آن ایام قتل به گردن او افتاده بود." (خواننده باید متوجه باشد که امروز تنها صاحبان قدرت و یا همفکران آن ها هستند که علیرغم آگاهی به همه مسایلی که در رابطه با حمزه فراهنی مطرح است، باز او را یار نزدیک صمد می نامند). بعد نویسنده بی بی سی به طور "ظریف" همه مسایل مهم و اساسی کتاب "راز مرگ صمد" و سئوالات کاملاً به جا و مشخصی که در آن کتاب در رابطه با نقش ساواک و شخص فراهنی در مقابل خواننده قرار داده شده را کنار گذاشته و یا صحیح تر آن ها را به خواننده اطلاع نمی دهد و می گوید: "او از غلامحسین ساعدی نقل قول می کند که «این که صمد را ساواک کشته به نظر من اصلاً واقعیت ندارد. صمد توی رودخانه ارس افتاده و مرده.» (۱۳۴۳)" و در مورد آن به اصطلاح دوست (حمزه فراهنی) که در قتلگاه صمد بود، اضافه می کند: "ساعدی معتقد بود که این فرد، قاتل نیست. این آدمی بود که با سعید سلطانیور کار می کرد."

همان طور که ملاحظه می شود در این جا از اعتبار غلامحسین ساعدی به عنوان یک نویسنده مردمی و انسان بزرگواری به نفع فرد مذکور استفاده شده، هر چند این نقل قول هم از کتاب "راز مرگ صمد" آورده شده که "بحث این است که ارتباط داشتن با سعید سلطانیور در یک دوره و یا زندانی سیاسی بودن دلایلی نیستند که با آن ها بتوان نقش شک بر انگیز حمزه فراهنی در قضیه مرگ صمد بهرنگی را نادیده گرفت." همچنین گفته شده است که: "دهقانی با این نظر ساعدی موافق نیست. او در این کتاب تلاش می کند نظریه مرگ طبیعی صمد را رد کند و پرسش ها و تردیدهایی در

همان طور که دیده می شود در کتاب از "مأموریت نظامی" صحبت شده در حالی که وی در مقابل مجری برنامه صدای آمریکا که از او پرسید که آیا به عنوان افسر ژاندارمری به آن منطقه رفته بود! او مأموریت خود را امری غیر نظامی خوانده و جواب داد که وی در آن مأموریت، افسر بهداشت بوده و برای درمان یک بیماری که بین دام و انسان مشترک است به آن محل رفته بوده است.

به این ترتیب معلوم می شود که او موقع مصاحبه یادش نبود که در کتابش توجیه دیگری را ذکر کرده بود. یعنی دروغگو بودنش یک بار دیگر هم در این جا توسط خود وی نشان داده شد. تازه اگر قبول کنیم که مأموریت او غیر نظامی بوده، آن وقت نکته مهم دیگر این است که چرا وی مأموریت اش را به عنوان "افسر بهداشت" در دهاتی که بر سر راه شان بود انجام نمی داده بلکه یک راست خود را به آخرین نقطه آراز که خالی از سکنه بود و فقط یک پاسگاه در آن جا وجود داشت رسانده است؟ آخر در آن جا نه از روستائی خبری بود و نه از دام تا او به عنوان به اصطلاح "افسر بهداشت" به مداوای بیماری مشترک بین دام و انسان بپردازد! آیا خالی از سکنه بودن آن محل خود گواه دیگری بر این امر نیست که صمد مخصوصاً به آن محل برده شده تا هیچ روستائی ای شاهد آن چه بر سر او آمد نباشد؟!

ولی از این موضوع هم بگذریم، او در کتابش برای بازداشت خود دلیل دیگری را هم عنوان نموده و می گوید که ضد اطلاعات ارتش به او گفته اند که "صمد به کمک او از مرز گذشته و به شوروی رفته است." (صفحه ۱۶۲)

من در چاپ دوم "کتاب راز مرگ صمد" دروغین بودن این ادعا را روشن کرده و پرسیده ام که اگر پنج سرباز شاهد غرق شدن صمد بوده اند و فرمانده گروهان هم گزارشی از این موضوع تهیه کرده و این غرق شدن را کاملاً طبیعی خوانده، پس چه دلیلی وجود دارد که مسأله رفتن به شوروی مطرح شود؟ و دلایل دیگری را در رد این ادعا مطرح کرده ام. حال جالب است که وقتی مجری برنامه صدای آمریکا از او می پرسد که دلیل بازداشتش چه بود! وی دیگر موضوع فرار به شوروی را عنوان نمی کند و می گوید که گویا ضد اطلاعاتی ها به او گفته اند که به جز صمد چه کسان دیگر را می شناسی و کدام افسرها را با محفل آن ها آشنا کرده ای؟ واقعاً درست گفته اند که دروغگو کم حافظه است. در این مصاحبه او یادش نبود که در کتابش برای دستگیری توسط ضد اطلاعات موضوع شوروی را عنوان کرده، نه اینکه چرا با صمد دوست بوده است! اما همین موضوع هم که وی در توجیه "آب شدن و به زمین رفتن" خود بلافاصله بعد از مرگ صمد مطرح می کند، دروغی بیش نیست. واقعیت این است که صمد در آن

من در چاپ دوم "کتاب راز مرگ صمد" دروغین بودن این ادعا را روشن کرده و پرسیده ام که اگر پنج سرباز شاهد غرق شدن صمد بوده اند و فرمانده گروهان هم گزارشی از این موضوع تهیه کرده و این غرق شدن را کاملاً طبیعی خوانده، پس چه دلیلی وجود دارد که مسأله رفتن به شوروی مطرح شود؟ و دلایل دیگری را در رد این ادعا مطرح کرده ام. حال جالب است که وقتی مجری برنامه صدای آمریکا از او می پرسد که دلیل بازداشتش چه بود! وی دیگر موضوع فرار به شوروی را عنوان نمی کند و می گوید که گویا ضد اطلاعاتی ها به او گفته اند که به جز صمد چه کسان دیگر را می شناسی و کدام افسرها را با محفل آن ها آشنا کرده ای؟ واقعاً درست گفته اند که دروغگو کم حافظه است. در این مصاحبه او یادش نبود که در کتابش برای دستگیری توسط ضد اطلاعات موضوع شوروی را عنوان کرده...

در ابتدا وی برای عادی جلوه دادن مرگ صمد، از وجود پنج سرباز که گویا شاهد قضیه بوده اند صحبت می کند و این که فرمانده گروهان پس از مرگ صمد در همان محل سنوآل و جوابی با او ترتیب داده، یا آن طور که خود می گوید صورت جلسه ای نوشته و متن نوشته شده را هم او و هم خود فرمانده گروهان امضاء کرده اند. بعد فرمانده گروهان از آن پنج سرباز هم سنوآلاتی کرده و آن ها را هم نوشته. بر اساس این ادعا چون فرمانده گروهان کشته شدن صمد را غرق شدن عادی تلقی کرده، او را به حال خود گذاشته است و او هم از آن محل به تبریز برگشته است. اما در قسمتی که موضوع مربوط به این است که چرا در اولین فرصت که وی امکان تلفن داشته (یعنی حتی قبل از رسیدن به تبریز) موضوع را به خانواده صمد اطلاع نداده! چرا نخواستند است حداقل خانواده صمد را از محل به اصطلاح غرق شدن صمد مطلع سازد! و چرا کلاً پس از حادثه به چشم خانواده و هیچ یک از دوستان صمد دیده نشده است، داستان "بلافاصله" بازداشت شدن خود توسط ضد اطلاعات ارتش را در تبریز عنوان می کند. در این جا او دیگر از این بحث می گریزد که مگر وی همراه صمد نبوده و مگر غرق شدن یک جوان که ادعای دوستی هم با وی داشت امر پیش پا افتاده ای بود که او به جای رفتن به خانه صمد و همراهی کردن و کمک به برادرش برای یافتن جسد، انگار که اتفاقی نیفتاده به روال سابق به سر کارش در پادگان رفته است که ظاهراً ناگهان در آن جا دستگیر شده.

او در کتابش در مورد دلیل بازداشت توسط ضد اطلاعات نوشته است که آن ها به او گفتند که "چرا هنگام مأموریت نظامی یک نفر غیر نظامی را با خود همراه کرده است؟ (صفحه ۱۶۲) و خود توضیح می دهد که این "جرمی سیاسی محسوب نمی شد." (همان صفحه).

یافته است که با یکدیگر متناقض نیز می باشند. این موضوع را به طور مشخص در برخورد به مصاحبه ای که صدای آمریکا با وی کرد نشان خواهیم داد.

در چاپ دوم کتاب "راز مرگ صمد" من بر اعترافات ناخواسته فراهتی در کتابش تکیه کرده و از یک طرف نشان داده ام که این اعترافات خود گویای آن است که صمد به دست عوامل ساواک به قتل رسیده؛ و از طرف دیگر تناقضات آشکار فیما بین نامه ای که وی در سال ۱۳۷۰ به مجله آدینه فرستاده بود و آن چه بعد در کتابش در رابطه با مرگ صمد بهرنگی مطرح کرده است را بر ملا ساخته ام. هم چنین علاوه بر آگاهی خودم که می دانستم که کاظم سعادت‌تی اصلاً حمزه فراهتی را نمی شناخت، سندی را درج کرده ام که این موضوع را ثابت کرده و دروغ بودن ادعای فراهتی مبنی بر این که گویا کاظم در خانه ای حضور یافته که وی بعد از مرگ صمد به آن جا رفته است را افشاء می کند. با تکیه بر همه این فاکت ها در چاپ دوم نوشتیم: "اکنون که بالاخره "او" حرف هایش را زده است، چه می توان گفت؟... اگر به تمامی شواهد و اسناد موجود در مورد مرگ صمد بهرنگی اتکاء کنیم، آن گاه می بینیم که بررسی آن شواهد و اسناد تا کنونی و منجمله ادعاها و روایات عرضه شده از طرف افسر همراه صمد (هر چند در مورد نقش خود آن افسر هنوز رازهای نگفته وجود دارند) شکی در دست داشتن عوامل دشمن در این مرگ و ربودن صمد از مردم ما باقی نمی گذارد. بنابراین نیروهای روشنفکر مسئول باید کماکان به دور از هر گونه تعصبی، با چشمانی باز بر روی حقیقت و آن چه که واقعاً اتفاق افتاده پافشاری کنند. این دشمنان مردم ما هستند که اگر اسناد و مدارک قابل قبولی دارند که ادعاهای شان را تأیید می کند، باید آن ها را نشان دهند. پس تا زمانی که چنین اسناد و مدارکی در اختیار مردم و روشنفکران مسئول و مبارز ایران قرار داده نشده، برای هر وجدان بیدار و آگاه، جان باختن صمد بهرنگی گرامی، نویسنده و یار و یاور کارگران و زحمت کشان، به دست عوامل جنایت کار رژیم شاه، امری محرز است که باید با صدائی هر چه رساتر آن را فریاد زد."

اکنون به برخی تناقضات وی در مصاحبه با صدای آمریکا می پردازم:

در مصاحبه ای که صدای آمریکا در تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۱۴ در برنامه "بی پرده"، بی تعارف" با عنوان "گشودن راز مرگ صمد" با حمزه فراهتی در رابطه با "مرگ مشکوک صمد بهرنگی" ترتیب داد او باز دروغ هائی را سرهم بندی کرد که در مواردی با دروغ های قبلی اش در تناقض قرار دارند. به برخی از آن ها اشاره می کنم.

پاسخ فوق را با وقاحتی که در آن "مدرسه حزبی" فرا گرفته است به مجری برنامه می دهد - فراهتی خودش در کتابش نوشته که در زمانی که در شوروی بوده با بهروز حقی در مدرسه حزبی شوروی به نام مدرسه حزبی پوشکینا که در نزدیک مسکو قرار داشته ، آموزش دیده است. خواننده هوشیار معنای واقعی این آموزش را خود درک می کند.

او به سئوال مجری برنامه پاسخ دیگری هم داد و آن این که چرا اسد بهرنگی حرف هائی که بعداً نوشت را در همان سال ۴۷ نوشت و مطرح نکرد؟

در پاسخ باید گفت که اولاً اسد بهرنگی به عنوان یک فرد غیر سیاسی در دوره شاه که زندگی قانونی و علنی داشت نمی توانست مدارکی که به خصوص در رابطه با ساواک و اشرف پهلوی وجود داشت را در شرایط حاکمیت آن رژیم برملا سازد و این کار الزاماً بعد از سرنگونی رژیم شاه عملی بود. گوئی که امروز تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی این انتظار وجود داشته باشد که کسی توضیح دهد که مرگ جعفر بهرنگی (برادر کوچک صمد بهرنگی) در دو سه سال پیش که ماشین ناگهان به سمت وی حرکت کرده و وی را زیر گرفته ، مرگی طبیعی نبوده و او قربانی یکی از قتل های زنجیره ای رژیم جمهوری اسلامی بوده است. مسلم است که چنین چیزی اگر واقعیت داشته باشد امروز از پرده بیرون نمی افتد. ثانیاً فراهتی فراموش کرده است که این خوش رقصی خود وی در مقابل مأموران وزارت اطلاعات بود که باعث شد در سال ۱۳۷۰ ننگین نامه ای از وی در نشریه آدینه منتشر شود و زمینه و امکانی به وجود آورد که اسد بهرنگی هم در صد افشای دروغ های مطرح شده در آن نامه برآید.

فراهتی مدعی شد که اگر بهروز دهقانی در سال ۴۷ یک کلمه (که البته می بایست بگوید یک جمله) در مورد مشکوک بودن او می نوشت از "کارگران جهان متحد شوید" هم مشهورتر می شد.

من در کتاب "راز مرگ صمد" در بخش "دوران تبرئه" نوشته ام که در شرایطی که همه ما (خانواده و دوستان نزدیک صمد) به دست داشتن ساواک و شخص فراهتی در مرگ صمد بهرنگی مشکوک بودیم ، شایعاتی در میان ما پخش شد. یکی از آن شایعات این بود که حمزه فراهتی افسر ارتش (ژاندارمری) نبوده بلکه افسر وظیفه بوده و یک دامپزشک می باشد. به این ترتیب اولین ضربه به ذهنیت ما خورد که می گفتیم صمد دوست نظامی نداشته است. پس ما ظاهراً اشتباه می کردیم که صمد با یک افسر به قره داغ رفته است! مهم تر از آن گفته شد که ساواک فراهتی را مورد بازجویی قرار داده و او با قند شکن به سرش ضربه زده. در آن زمان با توجه به

اتفاقاً در این برنامه نشریه آرش که مقاله جلال آل احمد اولین بار در آن جا درج گردید نشان داده شد که تاریخ انتشارش نه همان روزهای اول که همه به او مشکوک شدند ، بلکه چند ماه بعد از مرگ صمد می باشد - بگذریم از این که آن مقاله اتفاقاً باور به کشته شدن صمد توسط عوامل ساواک را "افسانه عوام" خوانده و خواسته بود، به قول خود آل احمد، "تکنیک افسانه سازی" را توضیح دهد و این ایده را رواج دهد که ما خودمان افسانه می سازیم و الا صمد خودش غرق شده است.

حمزه فراهتی در مقابل سئوال مجری برنامه صدای آمریکا که چرا اصلاً اسد بهرنگی شما را متهم کرد که مأمور قتل صمد بوده اید و چه زمینه ای وجود داشت که چنین مسأله ای مطرح شود، با شیادی خاصی گفت که اسد بهرنگی الان فوت کرده و اگر بودند سئوال های خوبی ازش داشتیم.

شیادی وی در این مورد آنجاست که موقعی که اسد بهرنگی زنده بود ، به طور مشخص و مکتوب از فراهتی خواست که در حضور جمعی با او رو در رو شده و به سئوالات وی (اسد) پاسخ دهد. متن نوشته خود اسد بهرنگی چنین است: "تنها حرف من شکی است که از ایشان دارم و اگر هم خودشان در مسأله دخیل نبوده باشند، بالاخره می دانند که به سر صمد چی آمده است. حساسیتی که او و دوستانش - یکی خود شما - در مقابل حرف های منطقی از خود بروز می دهند ، بر این شک می افزایند. حالا اگر ایشان از "دادگاه" می ترسند و یا مجذوراتی دارند، من حاضریم با او به مناظره بنشینم و در جلو مردم در یک سالن به سئوالات من جواب دهد. آن وقت قضاوت را به مردم بسپاریم و این جلسه هر جا می خواهد باشد برای من فرق نمی کند." (نگاه کنید به "هیاهویی برای کم رنگ کردن مدارک ابهام مرگ صمد بهرنگی" مندرج در نشریه نهمروز شماره ۶۲۴، جمعه ۲۱ بهمن ۱۳۷۹). اسد بهرنگی این مقاله را در پاسخ به بهروز حقی، همکلاسی فراهتی در "مدرسه حزبی" (در شوروی سابق) که در آن مقطع در آلمان نقش وکیل مدافع فراهتی را بازی می کرد نوشته است. منظور از "یکی خود شما" هم در نوشته اسد بهرنگی همین شخص می باشد. نوشته بهروز حقی (متن دفاعیه اش) که مسلماً با نظر موکلش یعنی فراهتی تنظیم گشته در شماره ۵۹۱ نهمروز چاپ شده بود. نشریه "شمس تبریز" که تحت سلطه جمهوری اسلامی منتشر می شد نیز آن نوشته را با تیتیر درشت "روایتی جعلی از مرگ صمد بهرنگی" چاپ کرد. مسلم است که اگر فراهتی ریگی به کفش نداشت می بایست به این خواست پاسخ مثبت دهد. ولی او چنین نکرد و خواست اسد بهرنگی را بی پاسخ گذاشت. ولی حال که او فوت کرده است ،

زمان به عنوان یک فرد علنی و قانونی در جامعه زندگی می کرد و تماس داشتن با او نمی توانست باعث کمترین حساسیتی از طرف ساواک شود، کما این که صمد خود با افراد بیشماری از طیف های مختلف تماس داشت. به خصوص که در آن مقطع حتی برخی از کتاب های معروف او چون ماهی سیاه کوچولو هنوز منتشر نشده بودند تا بتوان از جدی بودن حساسیت ساواک نسبت به او سخن گفت. بنابراین نمی توان قبول کرد که ضد اطلاعات، فراهتی را به خاطر تماس با صمد دستگیر کرده باشد. تازه خود وی در جائی در کتابش نوشته است که " آن وقتی که من صمد را می شناختم فردی کاملاً معمولی بود." (صفحه ۲۰۶) بنابراین این ادعا نیز که او را به خاطر دوستی با صمد گرفته بودند و گویا به این دلیل وی پس از مرگ صمد به قول اسد بهرنگی آب شده و به زمین رفته بود، با واقعیت انطباق ندارد.

اگر توجه کنیم می بینیم که فراهتی که به خاطر لایوشانی پنهان شدنش بلافاصله بعد از مرگ صمد از چشم خانواده و دوستان او ، داستان "بلافاصله" بازداشت شدن توسط ضد اطلاعات ارتش را عنوان می کند هر بار برای این بازداشت دلیل یا دلایلی ذکر می کند که نه با واقعیت انطباق دارند و نه یکسان و منطبق بر هم می باشند و به طور کلی متناقض هستند. خواننده باید بداند که به همان گونه که اسد بهرنگی هم مطرح کرده ، این ساواک مرکزی نبود که به صمد حساس شده بود بلکه درگیری صمد در رابطه با کتاب "الفتا" با موسسه ای که اشرف پهلوی در رأس آن قرار داشت باعث برخورد عوامل ساواک با او شد و مرگ او نیز درست در همین رابطه مطرح است. با در نظر گرفتن این امر می توان به موضوع بازداشت فراهتی توسط ضد اطلاعات در این چهار چوب برخورد کرد که قتلی توسط عوامل ساواک در تبریز بدون دستور ساواک مرکزی در قره داغ - آراز صورت گرفته و به همین خاطر آن طور که مطرح شده ضد اطلاعات از تهران یازجوی ویژه ای را به تبریز گسیل کرده تا فراهتی را مورد بازجویی قرار داده و چرائی و چگونگی آن قتل را برای خود روشن سازد.

در برنامه صدای آمریکا او همچنین برای گمراه کردن ذهن بیننده از موضوع پنهان شدنش از چشم خانواده و دوستان صمد ، داستان آل احمد را مطرح می کند که گویا مقاله ای نوشته و باعث شده که دیگران به او مشکوک شوند. در حالی که خانواده و دوستان صمد در همان روزهای اول و حتی قبل از این که جسد صمد به تبریز برسد درست به دلیل برخوردهای شک بر انگیز خود وی و با آگاهی به این امر که صمد دوست نظامی نداشته است ، می گفتند و به یقین می گفتند که افسر همراه، بلائی سر صمد آورده است.

آمد. بی جهت نبود که در شهریور سال ۱۳۵۹ آگهی ای در روزنامه کیهان منتشر شد و خبرنگار کیهان نوشت: "همزمان با دوازدهمین سالگرد مرگ صمد بهرنگی... پرونده مرگ مشکوک وی از طرف دادگاه بخش مستقل کلیبر به جریان افتاد و تحقیق پیرامون چگونگی مرگ وی آغاز شد." و یک مقام مسئول قضائی در پاسخ این سؤال که آیا به غیر از "ستوان یکم میر حمزه فراهتی" اشخاص دیگری هم در معرض اتهام قرار می گیرند گفت: "احتمالاً و به نظر ما پای شخص دیگری در کار بوده است..." متأسفانه با قدرت گیری هر چه بیشتر رژیم جمهوری اسلامی که راز دار جنایات و اعمال ننگین ساواک نیز می باشد امکان ادامه کاری این دادگاه میسر نشد. (سند کامل مربوط به آگهی روزنامه کیهان، هم در کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" و هم در کتاب "راز مرگ صمد" درج شده است).

در پایان این بخش به یکی دو مورد دیگر از تناقضات فراهتی در مصاحبه با صدای آمریکا با آن چه پیشتر نوشته است اشاره می کنم.

شخص مورد بحث همواره سعی کرده است با موضوع زندان رفتن، خود را در آن زمان فردی مبارز و آزادیخواه جلوه دهد. در این مصاحبه هم مرتب از زندان بودن خود صحبت کرده و می گوید که من همه اش زندان بودم و بعد در حالی که فراموش کرده بود که در کتابش نوشته است که اولین بار "روزی از روزهای تابستان ۴۹" بازداشت شده است (صفحه ۲۰۳) در مصاحبه با صدای آمریکا تاریخ بازداشت اش را سال ۴۸ ذکر می کند. در ضمن همان طور که ملاحظه می شود او با گفتن "روزی از روزها" سعی کرده است تاریخ دقیقی به دست ندهد، همچنانچه در مورد آزادیش هم نوشته است که در "یک روز زمستانی سال ۴۹" آزاد شده (صفحه ۲۲۳).

از سوی دیگر، وی در نامه کذائی اش که در سال ۱۳۷۰ در آدینه چاپ شد مدعی شده بود که حدود سال ۱۳۵۰ به خاطر مرگ صمد از ارتش اخراج شد. اما در کتابش خاطراتی از دوره در ارتش بودن خود طی سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ و از جمله از خوش گذرانی هایش نقل می کند که نشان می دهد در آن زمان وی هنوز عضو ژاندارمری بوده است.

یکی دیگر از دروغ های آشکار او در مصاحبه با صدای آمریکا این است که به همان صورتی که در نامه کذائی اش در آدینه سعی کرده بود خود را عضو سازمان چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ جا بزند، در این جا نیز مطرح کرد که "آخرهای ۵۱ یا اوایل ۵۲ در رابطه با سازمان فدائیان دستگیر شدم." و بعد وقتی مجری برنامه می پرسد که "شما در سازمان چریکهای فدائی خلق عضو ساده بودید یا عضو کمیته مرکزی یا

اما خورشید هیچ وقت مدت مدیدی در پشت ابر پنهان نمی ماند؛ به همین دلیل با سقوط رژیم شاه فضائی برای باز شدن موضوع و طرح واقعیت هائی به وجود آمد. در شهریور سال ۱۳۵۹ آگهی ای در روزنامه کیهان منتشر شد و خبرنگار کیهان نوشت: "همزمان با دوازدهمین سالگرد مرگ صمد بهرنگی... پرونده مرگ مشکوک وی از طرف دادگاه بخش مستقل کلیبر به جریان افتاد و تحقیق پیرامون چگونگی مرگ وی آغاز شد." و یک مقام مسئول قضائی در پاسخ این سؤال که آیا غیر از "ستوان یکم میر حمزه فراهتی" اشخاص دیگری هم در معرض اتهام قرار می گیرند گفت: "احتمالاً و به نظر ما پای شخص دیگری در کار بوده است..." متأسفانه با قدرت گیری هر چه بیشتر رژیم که راز دار جنایات و اعمال ننگین ساواک نیز می باشد امکان ادامه کاری این دادگاه میسر نشد.

که بهروز دولت آبادی در فرو نشانندن خشم دوستداران راستین صمد نسبت به ساواک چه در تبریز و چه در تهران و آرام کردن فضا به نفع فراهتی، در همان روزهای اول بعد از مرگ صمد نقش مهمی ایفاء کرد. چه بسا که او ناآگاهانه چنین کرد ولی برای من این سؤال هم مطرح است که چرا آل احمد در همان مقاله "صمد و افسانه عوام" نوشت که ساواک جماعتی از اطرافیان صمد را دستگیر کرده؟ آیا در آن زمان ساواک دولت آبادی را دستگیر کرده بود و او پس از آزادی، از روی ترس سعی در فرو نشانندن خشم نسبت به ساواک و تبرئه فراهتی می نمود؟ شناخت عینی من از چگونگی برخورد بهروز دولت آبادی با ساواکی ها و شهربانی چی ها در سال ۵۰ در شکنجه گاه شهربانی در تهران که در کتاب "حماسه مقاومت" هم بدون ذکر نامش به آن اشاره کرده ام، چنین فکری را به ذهن من راه می دهد. در هر حال طرح این مسایل در این جا به این دلیل است تا تأکید شود که چرا بهروز دهقانی جمله ای را که می توانست از "کارگران جهان متحد شوید" مشهورتر شود را علیه فراهتی نوشت و چرا می توان گفت که با توجه به شایعات پخش شده، چه بسا امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی از یاران صمد در تهران نیز باور کردند که او غرق شده است. بگذریم از این که بهروز دهقانی به هنگام مرگ صمد در ایران نبود و در فضای دیگری با این امر مواجه شد و تازه نه او و نه رفقائی چون پویان در شرایط حاکمیت رژیم شاه نمی توانستند به طور علنی ساواک این رژیم را به قتل صمد متهم کنند و در این رابطه علیه حمزه فراهتی بنویسند!

اما خورشید هیچ وقت مدت مدیدی در پشت ابر پنهان نمی ماند؛ به همین دلیل هم با سقوط رژیم شاه فضائی برای باز شدن موضوع و طرح واقعیت هائی به وجود

میزان اطلاعات و تجربه عمومی از ساواک این تصور نادرست وجود داشت که گویا هر کس توسط ساواک مورد بازجوئی قرار گیرد، پس انسان خوب و پاک است. در حالی که این طور نبود و مردم ما امروز با تجربه هائی که در رژیم جمهوری اسلامی به دست آورده اند می دانند که دستگاه های امنیتی گاه با خودی های خود نیز مشکل پیدا کرده و به بازجوئی از آنان می پردازند و چه بسا که حتی آن ها را زندانی هم بکنند. در هر حال ذهنیت نادرست ناشی از بی تجربگی در رابطه با ساواک از یک طرف و از طرف دیگر این امر که گوینده آن سخن به نفع رفع ابهام از فراهتی یکی از دوستان نزدیک صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و کاظم سعادتى به نام بهروز دولت آبادی بود، باعث گمراهی ذهن دوستان صمد شد. بهروز دولت آبادی در آن زمان فردی کاملاً مورد اطمینان ما و دوستان صمد بود. ولی همان طور که پیش از این نیز در کتاب مورد اشاره نوشته ام هم او بود که به کاظم سعادتى و روح انگیز دهقانی (خواهر و شوهر خواهر من) مورد بازجوئی و قدشکن را گفته و آگاهانه یا ناآگاهانه سخنانی را به نفع فراهتی بین دوستان صمد پخش و سعی کرد فراهتی را در مورد اتهام شرکت در مرگ صمد تبرئه نماید. در نقل قولی که بی بی سی در مطلب فوق از دکتر ساعدی کرد، این جمله که او گفته بود که حمزه فراهتی، افسر وظیفه بود حذف شده. اما همین تصور ساعدی از فراهتی را دوستان دیگر هم داشتند. از جمله نوشته ای از رحیم رئیس نیا (از دوستان و همکاران صمد و بهروز در نشریه آدینه مهد آزادی) در کتاب "یادمان صمد بهرنگی" از علی اشرف درویشیان نشان دهنده آن است که او نیز هم چون دکتر ساعدی، خود من و دیگر نزدیکان صمد، بر مبنای شایعه پخش شده به نفع فراهتی در آن مقطع حتی سال ها بعد هم این تصور را داشته است که حمزه فراهتی نه یک افسر کادر، بلکه افسر وظیفه بوده است. در هر حال امروز با توجه به شواهد و دلایل متعددی که علیه فراهتی وجود دارند، نه شایعه افسر وظیفه بودن وی و نه مورد بازجوئی قرار گرفتن او نمی توانند وی را بی گناه جلوه دهند.

در مورد بهروز دولت آبادی، من بعد از نوشتن کتاب "راز مرگ صمد" اطلاعاتی به دست آورده و متوجه شدم که او با توجه به این که درست در همان مقطع مرگ صمد محل خدمت خود را از تبریز به تهران منتقل کرده بود تنها کسی بود که شایعه مزبور را در تهران هم بین دوستان و آشنایان صمد پخش کرد. او نه فقط با دکتر ساعدی و دوستانی چون سیروس طاهباز، سردبیر نشریه آرش و جلال آل احمد و غیره در ارتباط بود بلکه حتی با رفیق گرانقدری چون پویان (که البته او در سال ۱۳۴۷ در موقعیت سال ۱۳۵۰ خود نبود) نیز در تماس قرار داشت. این واقعیتی است

حتی همین حد دروغ و تناقض در گفته ها و نوشته های فراهتی، شکلی در این زمینه نخواهد داشت که ریگی در کفش وی وجود دارد. ولی هیئات که در دنیای واژگون کنونی، رسانه ها در اختیار کج خواهان و قلب کنندگان حقیقت و راستی قرار دارند. بیهوده نیست که بی بی سی به معرفی کتاب بی ارزش حمزه فراهتی، آن هم با بهره گیری از نام پرافتخار و گرانقدر صمدبهرنگی و سعید سلطانیور می پردازد و در برنامه صدای آمریکا در حالی که محتوای سئوالات به "کتاب راز مرگ صمد" بر می گردد آشکارا از بردن نام این کتاب احتراز می شود و حتی آن جا هم که ضرورتاً می بایست به آن اشاره شود، جزوه ای که زندگی نامه رفیق کاظم سعادت در آن درج شده به جای کتاب راز مرگ صمد نشان داده می شود. همچنین وقتی از فراهتی که خود را دوست صمد جا زده پرسیده می شود که چرا در بین دوستان صمد عکسی از تو وجود ندارد و بعد عکسی از صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و کاظم سعادت نشان داده می شود، مجری برنامه در معرفی آن عکس ها آشکارا از بردن نام بهروز دهقانی اجتناب می کند که به هیچ وجه اتفاقی نیست و با عدم معرفی کتاب "راز مرگ صمد" در این برنامه همخوانی دارد.

این مقاله را با برگشت به نوشته درج شده در سایت بی بی سی در رابطه با شاعر گرانقدر سعید سلطانیور به پایان می رسانم.

در آن مقاله بی بی سی گفته شد: "اما موضع سلطانیور در قبال سازمان فدائیان خلق چه بود. مرتضی باقری، یکی از دوستان این شاعر، تعریف می کند که روزی بعد از پیروزی انقلاب در خیابان یکدیگر را دیدند و سعید به او گفته بود که در سازمان اختلافات جدی پیش آمده و «اشرف دهقانی نظراتی مطرح می کند که قابل تأمل هستند، اگرچه هنوز نمی توانم آن ها را بپذیرم. در عین حال حرف های طرف مقابل [اکثریت] را نیز قبول ندارم.» بر این اساس به نظر می رسد گرایش سلطانیور به اقلیت ها نزدیک تر بود."

در این جا بی بی سی بخشی (و نه همه) نقل قول ها را از "یکی از دوستان شاعر" به درستی ذکر کرده ولی نام او که "باقر مرتضوی" است را به "مرتضی باقری" تبدیل کرده است. چرا؟ در حالی که نام مقاله هم ذکر نشده ظاهراً می توان این برداشت را کرد که تمایلی وجود نداشته که خواننده یا شنونده به اصل مقاله دسترسی پیدا کند. در هر حال قضاوت در این مورد را به خواننده واگذار می کنم. در ضمن عین نقل قول چنین است: "گفت؛ در درون سازمان اختلافات جدی وجود دارد، اشرف دهقانی نظراتی مطرح می کند که قابل تأمل هستند، اگرچه

با مروری از آن چه توصیف شد و تعمق در تناقض ها و مطالب عنوان شده از طرف حمزه فراهتی، این سئوال برای هر خواننده بی غرض به وجود می آید که این همه دروغ و تناقض و بعد تناقض در دروغ ها برای چیست؟ آیا جز این است که همه این ها به جهت لاپوشانی حقیقتی صورت می گیرد؟ مسلم است که هر فردی حتی با کمترین آگاهی سیاسی و اجتماعی یا مشاهده حتی همین حد دروغ و تناقض در گفته ها و نوشته های فراهتی، شکلی در این زمینه نخواهد داشت که ریگی در کفش وی وجود دارد. ولی هیئات که در دنیای واژگون کنونی، رسانه ها در اختیار کج خواهان و قلب کنندگان حقیقت و راستی قرار دارند. بیهوده نیست که بی بی سی به معرفی کتاب بی ارزش حمزه فراهتی، آن هم با بهره گیری از نام پرافتخار صمدبهرنگی و سعید سلطانیور می پردازد ...

کشته شما که شاهد بودید چنین اتفاقی نیفتاده چرا نکتید...؟

فراهتی که باز برای چندمین بار ثابت می کند که دروغگو کم حافظه است در پاسخ این سئوال با قاطعیت می گوید: "تنها کسی که به من می گفت که سکوت کن خود من بودم."

در قسمت دیگر از مصاحبه باز مجری برنامه پرسید: "بعد از انقلاب به توصیه چه کسانی، چه تشکیلاتی شما سکوت کردید تا مقاله آدینه...؟" ولی فراهتی باز ادعای نامه کذائی سال ۱۳۷۰ خود را تکرار نکرد. مجری برنامه در همین زمینه سئوال مشخصی را مطرح کرد. "آیا سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از شما نخواستند که سکوت بکنید...؟" این بار نیز فراهتی جواب داد "نه به هیچ وجه، مگه می تونند این کار را بکنند؟ نه اصلاً به هیچ وجه." مجری که گویا انتظار داشت که وی همان ادعای سال ۷۰ را تکرار کند، دوباره با وضوح تمام از وی پرسید: "یعنی در هیچ مقطعی، هیچ کس از شما نخواست، نه سازمانی، نه فردی؟ فقط تصمیم شخص خودتان بود؟"

فراهتی دروغگو، به این سئوال کاملاً واضح و مشخص باز همان پاسخی را داد که متضاد و مغایر با ادعای ردیلانه نامه اش در سال ۱۳۷۰ قرار داشت و گفت "من فقط خودم بودم."

با مروری از آن چه توصیف شد و تعمق در تناقض ها و مطالب عنوان شده از طرف حمزه فراهتی که با واقعیت انطباق ندارند، این سئوال برای هر خواننده بی غرض به وجود می آید که این همه دروغ و تناقض و بعد تناقض در دروغ ها برای چیست؟ آیا جز این است که همه این ها به جهت لاپوشانی حقیقتی صورت می گیرد؟ مسلم است که هر فردی حتی با کمترین آگاهی سیاسی و اجتماعی با مشاهده

کادر...؟" او خود را یکی از "معتمدترین کادرها" و "از کادرهای مسئول" این سازمان معرفی می کند. این دروغ برای همه کسانی که می دانند قبل از "اواخر سال ۵۱ و اوایل ۵۲" کدام رفقای فدائی در درون سازمان فعالیت می کردند و چه تعداد از آن ها شهید یا دستگیر و یا به مبارزه شان در درون سازمان ادامه دادند، تنها حد ردالت و نهایت دروغ گونی و درجه وقاحت فراهتی را آشکار می کند که سعی دارد با سوء استفاده از رنج و زحمت و خون رفقای ما برای خود اعتبار کسب کند. تازه این تاریخ ها و ادعای کادر مسئول بودن قبل از گویا دستگیری در آخرهای ۵۱ یا اوایل ۵۲ در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که وی در مصاحبه با صدای آمریکا ذکر کرد با آن چه در کتابش نوشته است نیز متناقض است. در کتابش (در تیتیر "شوق دویدن نه، پرواز") نوشته است که در "یکی از روزهای سرد زمستانی در سال ۱۳۵۲" دستگیر شده (یعنی در اواخر سال ۵۱ یا اوایل ۵۲ دستگیر نشده) و همچنین در آن جا علت دستگیری اش را به خاطر رد و بدل کردن جزوات سیاسی با دو نفر ذکر کرده و کاملاً آشکار کرده است که حتی به عنوان هوادار هم در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق قرار نداشته است. او در کتاب به طور مشخص و روشن می گوید که در رابطه با این سازمان دستگیر نشده است.

دروغ آشکار دیگر که اتفاقاً به ضرر کل هدف نامه کذائی او در آدینه می باشد - که وزارت اطلاعات با تکیه بر آن کوشیده بود ضمن طبیعی جلوه دادن مرگ صمد بهرنگی، یاران فدائی صمد را به کتمان حقیقت متهم سازد- مربوط به موضوع به اصطلاح "سکوت" او در طول سالیان متمادی در رابطه با مرگ صمد بهرنگی است. وی در نامه به آدینه مدعی شده بود که تا آن زمان در رابطه با چگونگی مرگ صمد بهرنگی سکوت کرده بود و دلیل این سکوت آن بود که "آگاهان" از او خواسته بودند که سکوت کند. در همان جا نام برخی از چهره های محبوب توده ها یعنی چریکهای فدائی شهید سال ۵۰ (بهروز دهقانی، کاظم سعادت و نابد و ...) به همراه دکتر ساعدی و آل احمد به عنوان آن "آگاهان" ذکر شده و ادعا شده بود که گویا آن ها در یک توطئه، مرگ طبیعی صمد را مرگ توسط ساواک نامیده و صمد را شهید اعلام کرده و از او خواسته بودند که حقیقت را نگفته و سکوت کند.

مجری برنامه صدای آمریکا از او پرسید: "شما تا زمانی که فرج سرکوهی در مجله آدینه آن مقاله را منتشر نکرد، مطلقاً سکوت کرده بودید و هیچ اثری از شما نبود. تا مقطع انقلاب چرا سکوت کردید؟ کسی به شما گفته بود سکوت کنید؟ همه جا پیچیده بود که صمد را ساواک

و اقلیت انشعاب کرد. اختلاف آن ها بر سر ادامه مبارزه مسلحانه و نوع موضع‌گیری در قبال رژیم تازه پا بود. " از آن جا که بحث بر سر نشر حقیقت است باید گفت که این گفته نیز چندان دقیق نیست. اقلیت در مقطع انشعاب بر خلاف اکثریت که رژیم جمهوری اسلامی را رژیم ملی و مردمی جا می زد، ماهیت این رژیم را ضد خلقی ارزیابی می کرد و این اختلاف اساسی بین اقلیت و اکثریت بود و بر این اساس هم انشعاب صورت گرفت. در رابطه با مبارزه مسلحانه مورد نظر بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق نه اقلیت و نه اکثریت مدافع آن نبودند هر چند که اقلیت بعد از انشعاب در شرایط خاصی ضرورت ایجاد "جوخه های رزمی" را مطرح نمود و با این که این امر کاملاً مورد استقبال اعضا و هواداران صدیق این سازمان بود ولی مرکزیت اقلیت هیچ وقت آن را به مرحله عمل در نیاورد.

اما تنها جریان سیاسی که هم رژیم جمهوری اسلامی را ضد خلق ارزیابی می نمود و هم به خط و نظرات بنیانگذاران سازمان خود وفادار بود، تشکل چریکهای فدائی خلق ایران بود که توسط من به همراه رفقای در اوایل سال ۱۳۵۸ شکل گرفت. ما پس از آن که مسئولین دو جریان (اقلیت و اکثریت) که هنوز در سازمان واحد فعالیت می کردند پیشنهاد همکاری عملی ضمن مبارزه ایدئولوژیک علنی را نپذیرفتند، از آن ها جدا شدیم.

تیر ماه ۱۳۹۵

او را نیز در تاریخ ادبیات معاصر ایران، هیچ می انکارد."

باقر مرتضوی در مورد سعید سلطانیور مطرح کرده است که "سعید معتقد بود که نظرات احمدزاده درست است." این امر کاملاً درست است. من خود در زمانی که پس از اعلامیه ۱۶ آذر که طی آن اعلام شده بود که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دیگر به نظرات مسعود احمدزاده معتقد نیست و حال پیرو نظرات بیژن جزنی است، و بحث مسعود و بیژن در خارج داغ بود با سعید سلطانیور صحبت کردم. او آشکارا در مقابل نظرات بیژن جزنی موضع داشت، به خصوص که تجاربی هم از رفیق جزنی در زندان داشت که برای من تعریف کرد. باقر مرتضوی ضمن توصیف دو برخورد متفاوت حمزه فراهتی و سعید سلطانیور پس از انقلاب ۵۷ با وی، در دوره ای که حمزه با قرار گرفتن فرخ نگهدار در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق، برویائی در آن سازمان یافته بود شعری به جا و پرمحتوایی را ذکر کرده است: "من از روئیدن خس بر سر دیوار فهمیدم/ که ناکس کس نمی گردد از آن بالانشینی‌ها" و بعد ادامه می دهد: "سیمای سعید در برابر چشمانم جان گرفت و در برابر آن شعر، این شعر به ذهنم راه یافت؛ من از افتادن گل به روی خاک دانستم/ که کس ناکس نمی گردد از این پایین فتادن‌ها".

در آخر مقاله درج شده در سایت بی سی سی گفته شده که "پس از انقلاب ایران، سازمان چریک‌های فدائی خلق به اکثریت

هنوز نمی توانم آن ها را بپذیرم. در عین حال حرف های طرف مقابل را نیز قبول ندارم. به نظرم سعید تمایل بیشتر به نظرات اشرف دهقانی داشت. وقتی بعدها شنیدم که در انشعاب سازمان، سعید جانب اقلیت را گرفته، اصلاً برایم تعجبی نداشت".

باقر مرتضوی، کسی که در آلمان مدت ها میزبان سعید سلطانیور و حمزه فراهتی بود در مقاله ای تحت عنوان "روایتی دیگر از یک حادثه" نکات جالب توجهی را مطرح کرده است. از جمله در رابطه با کتاب حمزه فراهتی می نویسد: "در مراسم جشن عروسی سعید سلطانیور چه گذشت و چرا به بازداشت و سپس مرگ سعید انجامید؟ این را از این نظر می گویم که می بینم برای افرادی چون "ساریقلی‌خان" و "دلی جواد" قلم حمزه از نوشتن کم نمی آورد و شخصیت آنان با شرح و تفصیل، به همراه عکس چاپ می شود، اما بسیار مطالب جالب و لازم که به حتم حمزه از آنها اطلاع دارد، مسکوت گذاشته می شود." (تا آنجا من اطلاع یافته‌م ساری قولی خان از لمین های معروف تبریز بود.) و می نویسد: "من نمی خواهم به این پردازم که چرا فراهتی خشم سال‌ها فروخورده خویش را چنان بر سر صمد بهرنگی می کوبد که حتا ارزش ادبی

شکست رژیم در مقابله با شکست ناپذیری زندانی انقلابی

شرح درستی که از زندان‌های دهه ۶۰ باید در تاریخ معاصر ایران ثبت شود، این است که در سراسر سال‌های ۶۰ زندانیان قهرمان و شکست ناپذیری وجود داشتند که درست در فضا و شرایطی که وفادار ماندن به اعتقادات و باورهای مبارزاتی، جز شکنجه و مرگ پاسخی نمی‌گرفت، بر باورها و اعتقادات خود پای فشردند. باورها و اعتقاداتی که دفاع از انسانیت و زندگی انسانی کنه آن‌ها را تشکیل می‌داد و این همانا رمز شکست ناپذیری آن زندانیان بود؛ رمز شکست ناپذیری زندانیان مبارز و مقاومی که با در افتادن با قدرت اهریمنی یک رژیم مدافع سرمایه‌داری، در هر لحظه از زندگی خود در برابر مرگ ایستاده بودند و بدین گونه زندگی و مرگ را با هم زیستند؛ برآستی که چه زیبا زیستند، و چه زیبا با مرگ خود سرود زندگی سر دادند. چنین بود که زندگی پیروز شد؛ مبارزه پیروز شد؛ و حقیقت پیروز شد. در میان نوشته‌هایی که دهشت‌های فراوان زندان‌های جمهوری اسلامی را تصویر کرده‌اند، می‌توان به روشنی دید که در میان انبوه آن زشتی‌ها و پلیدی‌ها و نکبت‌ها که به سادگی با کلماتی که می‌شناسیم وصف پذیر نیستند، تنها و تنها مبارزه و مقاومت زندانیان (در هر شکل و شیوه‌ای که بسته به شرایط بروز می‌کرد) قادر بود در آن سیاهی، نوری باشد امیدبخش و فضا را به نفع انسانیت و به نفع ستمدیگان و مبارزه آن‌ها، تغییر دهد. زیبایی و عظمت چنان مبارزات و مقاومت‌هایی را مسلماً تنها کسانی می‌توانند درک کنند که از هر چه ظلم و ستم و استثمار و دیکتاتوری و خلاصه از هر چه غیرانسانی است، بیزار و متنفرند. در آن شرایط نکبت بار و کثیف، حقیقتاً زیبایی در مبارزه و مقاومت انسان‌های شریفی جاری بود که به هر شکل در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ایستادند. برای آن نوع مقاومت‌های تحسین برانگیز، آن نوع قهرمانی‌ها، آن نوع فدکاری‌ها کلمات جدیدی باید زاده شوند! مبارزه و مقاومت‌های حماسی زندانیان انقلابی دهه ۶۰ موجب افتخار و مباحث همه انقلابیون و مردم ستمدیده ایران است، و به خون خفته‌گان ما در شب‌های ظلمانی‌ای که امروز بر جامعه ایران حاکم است، ستارگان درخشانی هستند که بر دل‌های ستمدیدگان نور زندگی می‌پاشند...

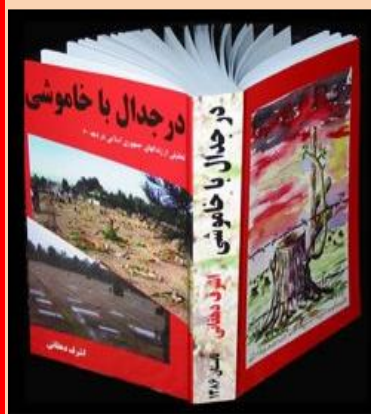
برگرفته از کتاب: "در جدال با خاموشی" تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ نوشته رفیق اشرف دهقانی

نسخه الکترونیکی این کتاب از طریق آدرس های زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی می باشد:

<http://siahkal.com/publication/dar-jedal-ba-khamooshi-bakhsh-1.pdf>

<http://siahkal.com/publication/dar-jedal-ba-khamooshi-bakhsh-2.pdf>

<http://siahkal.com/publication/dar-jedal-ba-khamooshi-bakhsh-3.pdf>





گزارش کوتاهی از آکسیون بزرگداشت خاطره جانباختگان دهه ۶۰ در لندن!

تصاویر گورستان خاوران نیز جلوه دیگری از احترام به خاطره افتخار آفرین هزاران تن از زنان و مردان کمونیست و مبارز را به نمایش می گذاشت که توجه عابری را جلب می کرد.

در محل آکسیون، علاوه بر آرم چریک های فدایی خلق ایران، شعارهای متعددی به زبان های فارسی و انگلیسی نیز قرار داشت که برخی از آن ها به شرح زیر بودند: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "پیروز باد مبارزات آزادیبخش و ضد امپریالیستی خلق های تحت ستم ایران". همچنین نوشته ها و عکس هایی از مبارزات زنان ایران و شرایط زیست و معاش آن ها تحت حاکمیت سیاه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی به نمایش درآمده بود.

در جریان این آکسیون مبارزاتی، صد ها اعلامیه توضیحی به زبان انگلیسی در میان مردم پخش شدند که محتوای آن ها را تشریح ماهیت ضد خلقی جمهوری اسلامی و توضیح زمینه ها و دلایل کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و ضرورت دفاع از مبارزات آزادیخواهانه توده های تحت ستم تشکیل می داد.

فعالین چریک های فدایی خلق و همچنین سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان با انتشار فراخوان مشترکی از برگزار کنندگان این حرکت بودند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۳۰ جولای ۲۰۱۶

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی در سال ۶۷ و همچنین در بزرگداشت یاد جانباختگان کشتار دهه ۶۰، در روز شنبه ۳۰ جولای یک آکسیون مبارزاتی در شهر لندن برگزار شد.

این آکسیون در ساعت ۳ بعداز ظهر در میدان ترافلگار اسکویر شهر لندن آغاز شد که یکی از شلوغ ترین مراکز تردد بوده و محلی است که هزاران تن از مردم از سراسر دنیا به طور روزمره از آن دیدار می کنند. نصب بنرهای بزرگ حاوی تصاویر جنایات جمهوری اسلامی علیه توده های تحت ستم ایران و نمایشگاه عکس حاوی جلوه های گوناگون مقاومت و مبارزه کارگران و توده های مبارز علیه رژیم جمهوری اسلامی در محل برگزاری آکسیون توجه خیلی ار توریست ها و عابری را جلب می کرد و آن ها با مشاهده عکس ها و توضیحات نوشته شده و همچنین صحبت با رفقا با وضعیت ایران تحت حاکمیت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی آشنا می شدند. در این تصاویر مجموعه ای از عکس های افشاگرانه مربوط به اعدام ها و جنایات خلخالی جلاد در گوردستان، موارد اعدام زندانیان سیاسی در ملا عام در دهه ۶۰ و در زمان خاتمی و روحانی و همچنین تصاویر شلاق زدن و شکنجه مردم در انظار عمومی به نمایش درآمده بود. شماری از مراجعین به محل آکسیون و نمایشگاه عکس را مردم کشورهای خاورمیانه تشکیل می دادند که در صحبت های آن ها با رفقا از حقانیت مبارزات مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی برای نیل به آزادی و دمکراسی دفاع می کردند. قرار دادن شاخه های گل بر روی

به یاد شاعر مردمی احمد شاملو در شانزدهمین سالگرد خاموشی اش!

من مرگ را سرودی کردم!

اینک موج سنگین گذر زمان است که در من میگذرد.

اینک موج سنگین گذر زمان است که چون جوبار آهن در من میگذرد.

اینک موج سنگین گذر زمان است که چونان دریایی از پولاد و سنگ در من میگذرد.

در گذرگاه نسیم سرودی دیگرگونه آغاز کردم
در گذرگاه باران سرودی دیگرگونه آغاز کردم
در گذرگاه سایه سرودی دیگرگونه آغاز کردم.

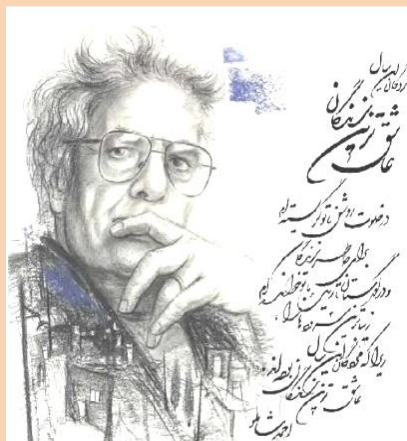
نیلوفر و باران در تو بود

ضجر و فریادی در من.

فواره و رؤیا در تو بود

تالاب و سیاهی در من.

در گذرگاهت سرودی دیگرگونه آغاز کردم.



من برگ را سرودی کردم
سرسبزتر ز بیسه

من موج را سرودی کردم
پرنبضتر ز انسان

من عشق را سرودی کردم
پرملبلتر ز مرگ

سرسبزتر ز جنگل
من برگ را سرودی کردم

پرتپشتر از دل دریا
من موج را سرودی کردم

پرملبلتر از حیات
من مرگ را سرودی کردم.
(احمد شاملو آذر ۱۳۱۴)

علیه موج جدید اعدام ها در

جمهوری اسلامی!



طی روزهای اخیر دولت روحانی که به او لقب "قهرمان اعدام" داده شده است به اعدام تعداد کثیر دیگری از زندانیان دست زده است. روز سه شنبه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۹۵ رسانه های رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی از اعدام چند زندانی در زندان ارومیه خبر دادند که در میان آن ها یکی از زندانیان سیاسی به نام مجد عبدالهی حضور داشت که از سال ۸۹ به اتهام ارتباط با "یکی از احزاب گُرد" دستگیر و در بیدادگاه های جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شده بود.

در چند روز گذشته نیز خبرگزاری ها از اعدام حدود ۲۰ زندانی در زندان رجائی شهر خبر دادند که اکثرا گُرد و سنی مذهب بودند و مسئولین جمهوری اسلامی اتهام آن ها را "محاربه" به دلیل عضویت در گروه های سلفی ای همچون "توحید و جهاد" اعلام کرده و مدعی نزدیکی و ارتباط آن ها با داعش شده اند. همچنین باید اعدام شهرام امیری، پژوهشگر فیزیک هسته ای در دانشگاه صنعتی مالک اشتر را ذکر کرد که به "جنگ لفظی ستادهای انتخاباتی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا" منجر شد. شهرام امیری، که از او به عنوان کارشناس هسته ای جمهوری اسلامی نام برده می شود، در سال ۱۳۸۸ در مراسم حج در عربستان سعودی ناپدید شد و سپس معلوم شد که به آمریکا رفته است. در همان زمان وزارت امور خارجه ایران، آمریکا را متهم به ربودن شهرام امیری نمود. اما چندی بعد نامبرده به ایران بازگشت و حتی با استقبال مقامات وزارت امور خارجه ایران مواجه شد. حال اعدام او به موضوعی جهت حمله ستاد انتخاباتی ترامپ به کلینتون شده که اعدام وی را به دلیل رو شدن اسم اش در ایمیل های کلینتون قلمداد می کنند.

با توجه به رواج شدید و گسترده شکنجه در دوران بازداشت و بازجویی که به امری معمول در بازداشتگاه های جمهوری اسلامی تبدیل شده است و همچنین به دلیل سیستم در بسته و مخفی بیدادگاه های جمهوری اسلامی که حتی به وکلای تسخیری هم امکان تماس با متهم داده نمی شود، روشن است که نمی توان بر اساس اتهاماتی که رژیم به این زندانیان اعدام شده وارد کرده و فاقد هر گونه ارزشی می باشد در مورد هویت و به اصطلاح جرم های تک تک این اعدام شدگان قضاوت نمود. در عین حال این رژیم بسیاری از آزادی خواهان را با بستن اتهامات غیر سیاسی به جوخه اعدام سپرده است. همچنان که مجد عبدالهی را در ارومیه که فردی سیاسی بوده در کنار زندانیان غیر سیاسی اعدام کرد. به همین دلیل باید در مورد گُردهای سنی مذهبی که رژیم همه آن ها را به جرم عضویت در "گروهک تروریستی تکفیری توحید و جهاد" محکوم به اعدام نمود، متوجه بود که چه بسا همه آن ها متعلق به چنین گروهی نبوده باشند. واقعیت این است که چنین گروهی یک جریان بنیاد گرای اسلامی سنی مذهب می باشد که در شیوه تفکر بنیاد گرایی اسلامی و اشاعه ارتجاع و اعمال و کردار جنایتکارانه علیه توده های مردم تفاوت چندانی با خود رژیم جمهوری اسلامی ندارد.

اما در شرایطی که اتفاقا بر اساس سیاست های ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی در منطقه چنین جریان ارتجاعی امکان رشد و فعالیت در گُردستان داشته و در شرایطی که گزارشات متعددی در سال های اخیر از ارتباط جمهوری اسلامی با گروه های تروریستی از جمله القاعده خبر می دهند، اعدام وابستگان به گروه "توحید و جهاد" نه حقانیتی برای آنان ایجاد می کند و نه ذره ای از بار جنایت رژیم در اعدام آن ها می کاهد. رژیم داعشی ایران که ننگ و جنایت با همه وجودش در آمیخته و در طول ۲۸ سال نشان داده است که شکنجه و اعدام نه فقط کمونیست ها و آزادی خواهان بلکه حتی مردم غیر سیاسی پیشه همیشگی اش بوده حتی از اعدام همکیشان خود را نیز ابائی ندارد. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در تلاش است با تکیه بر نفرت به حق مردم ما از داعش و اعمال جنایتکارانه اش ضمن تأکید بر انتساب گروه "توحید و

جهاد" به داعش قبح جنایات خود را لاپوشانی کند. اما واقعیت این است که همین که چنین گروه های ارتجاعی و ضد مردمی ای امکان می یابند در شرایط ایران رشد کرده و نیرو گیری کنند، خود نتیجه طبیعی سلطه سپاه داعشیان حاکم می باشد. تجربه زندگی در زیر نظم ظالمانه و سرکوبگرانه حاکم نشان داده هر گاه اعتراضات مردمی شدت می گیرد سردمداران رژیم از وحشت اوج گیری این مبارزات جهت قدرت نمائی و ایجاد فضای رُعب و وحشت مبادرت به اعدام تعدادی از زندانیان می نمایند. به همین دلیل هم هست که با تشدید وخامت اوضاع اقتصادی و گسترش اعتراضات مردمی آمار اعدام های دولت روحانی در سال میلادی ۲۰۱۶ از ۳۰۰ نفر هم فرا تر رفته است.

موج جدید اعدام های وحشیانه و فله ای توسط دیکتاتوری حاکم نشان می دهد که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی پاسخی جز اعدام به خواست ها و مطالبات مردم نداشته و در طول ۲۸ سال اخیر با حمام خونی که در ایران جاری ساخته، کوشیده تا با بستن شمشیر از رو، مبارزات توده ها را سرکوب و همه مردم از کارگران گرفته تا کشاورزان و زحمتکشانی چون دست فروش ها و اقلیت های ملی و مذهبی را هر چه بیشتر مورد ستم و تحقیر قرار داده و در بند نگاه دارد. اما این رژیم غافل از آن است که با این جنایات، زمینه رشد نارضایتی در صفوف توده های وسیع مردم ایران را بیشتر مهیا ساخته و آن ها را به مبارزه هر چه قاطع تر علیه جمهوری اسلامی و کل نظام سرمایه داری وابسته ایران می کشاند. مبارزه ای که دیر یا زود جمهوری اسلامی را با همه دارو دسته های درونی اش به زباله دان تاریخ خواهد انداخت.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی

چریکهای فدائی خلق ایران
۲۰ مرداد ۱۳۹۵ - ۱۰ آگوست ۲۰۱۶

به مناسبت سالگرد کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد

۲۸ مرداد سالگرد کودتای ننگین امپریالیستی بر علیه دولت ملی مصدق و توده های تحت ستم ایران است. ۶۲ سال پیش در چنین روزی ارتش سیا ساخته با کودتایی که اربابان شاه مزدور در آمریکا طراحی کرده بودند، دولت ملی دکتر مصدق را سرنگون نموده و مزدور سرسپرده خویش یعنی شاه فراری را به قدرت بازگرداندند. این کودتا سر آغاز یکی از سیاهترین دوره های زندگی مردم زحمتکش ما بود که سرانجام با رشد مبارزه و با پاکبازی جنبش مسلحانه و با فداکاریهای ارزنده نسلی از پاکبخته ترین فرزندان خلقهای تحت ستم ایران یعنی چریکهای فدایی و همه رهروان جنبش مسلحانه پاسخ شایسته گرفت. در سالگرد این جنایت بزرگ بکوشیم تا با شعار مرگ بر امپریالیسم و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم! یاد تمامی مبارزه های مبارز و آگاه که در جریان این کودتای ضد خلقی جان باختند را با نداوم مبارزه بر علیه سلطه ضد خلقی امپریالیسم و سگان زنجیریش در ایران پاس داریم!

باختر امروز

این دربار شاهنشاهی رومی و بارسیاه فاروق را بشناسید

مردم ما را از این خبر مطلع کنید...
مردم ما را از این خبر مطلع کنید...
مردم ما را از این خبر مطلع کنید...

جهت اصلاح وضع انجام دهند. طبیعی است که این تغییرات در همان چارچوب نظامهای اجتماعی باقی میمانند. در صورتیکه انقلاب از بین بردن یک نظام اجتماعی کهنه و فاسد در عرصه های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی و بوجود آوردن یک نظام اجتماعی مترقی و بالنده است. لنین اندیشمند بزرگ کارگران هم همواره بر تفاوت بین رفرم و انقلاب انگشت گذاشته و تاکید داشت که مفهوم رفرم بدون شک بامفهوم انقلاب متناقض است.

وی در عین حال که از هر اصلاح و رفرم واقعی در شرایط مشقت بار زندگی کارگران و توده های تحت ستم دفاع می کرد ولی در همان حال همواره می گفت فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو موجب بروز اشتباهات جدی میگردد. حال اگر نگاهی بسیار کوتاه به چند دهه گذشته ایران داشته باشیم که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر سر کار بوده است به روشنی می بینیم که از آنجا که دیکتاتوری حاکم فاقد کمترین ظرفیت رفرم و اصلاح و ایجاد بهبود در زندگی مرگبار توده هاست آنچه پاسخگوی نیاز مردم ما بوده نبودی این رژیم یعنی انقلاب بوده است. روشن است که در چنین شرایطی اگر نیروهایی یا کسانی اصلاحات را راه علاج دردها و مشکلات و راه برون رفت از اوضاع کنونی جلوه دهند آگاهانه و یا نا آگاهانه در سمت دشمن منافع بحق توده ها و بخصوص طبقه کارگر هستند. چنین نیروهائی تسلیم طلبانی هستند که مبارزه طبقاتی توده ها و انقلاب توده ها را نفی می کنند تا نظم ظالمانه موجود و دولتهای حاکمه چند صباحی بیشتر بر سر کار باشند. اگر نگاهی کوتاه به عمر ننگین رژیم وابسته جمهوری اسلامی بیندازیم از همان ابتدا متوجه صف اصلاح طلبان یعنی رفرمیستهای ضدانقلابی می شویم که با توجه به تفاوتهای ظاهری که با هم داشتند و دارند اما همه و همه حرف حسابشان حفظ نظام سرمایه داری وابسته و رژیم حافظ منافع آن بوده است.

واقعیت این است که مردم ما زمانی به آزادی و دیگر خواستههای اساسی خود دست می یابند که جمهوری اسلامی نابود شده باشد و به همین دلیل هم هست که مردم ما خواهان نابودی جمهوری اسلامی و همه دار و دسته های درونی آن می باشند. امری که جز با انقلاب امکان پذیر نبوده و دست یافتنی نیست. بنابراین افشای اصلاح طلبانی که در شرایط اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی از اصلاح آن دم می زنند خود هموار کننده راه انقلابی است که دیر یا زود همه نظم اهریمنی حاکم را زیر و رو خواهد کرد.

اکبر نوروزی
مرداد ۱۳۹۵

انقلاب، تنها راه خلاصی از جمهوری اسلامی!



کرده و به آن باور دارند. به همین دلیل هم مردم مبارز و آگاه ما بخوبی میدانند افرادی مانند نوری زاده و..... فقط برای حفظ منافع خود و محافظت از دولتهای حاکمه هستند که بز مخالف گرفته اند.

واقعیت این است که از بدو روی کار آمدن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی همواره شاهد تلاشهای دار و دسته های مختلف این رژیم جهت فریب توده ها بوده ایم. افرادی مانند بازرگان ها، بنی صدرها، قطب زاده ها و... امروز در ادامه همان تلاشها شاهد تبلیغات حجاریان ها، گنجی ها، سازگاراها، فرخ نگهدارها و نوری زاده ها هستیم که با دروغ و ریا می کوشند توده ها را فریب داده و آنها را به اصلاح رژیم اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی دلخوش کنند. روشن است که قصد آنها در این فریبکاری این است که قادر شوند مبارزات توده ها را به انحراف کشانده و نظم ضد مردمی حاکم را چند صباحی بیشتر حفظ کنند. تلاش برای پیشبرد این سیاست در شرایطی ست که همه اوضاع عینی جامعه به آشکاری نشان می دهند که رژیم ولایت فقیه یعنی دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم حتی تحمل انتقادات همکیشان خود را ندارد و این امر را در برخورد با منتظری، موسوی و کروبی که جزئی از خود رژیم بوده و هستند به روشنی نشان داده است. در شرایطی که جمهوری اسلامی به نشریات خود حتی اجازه نمی دهد که تصویر خاتمی که ۸ سال رئیس جمهور همین رژیم بوده را چاپ کنند روشن است که صحبت از امکان پذیری رفرم و اصلاح در چنین رژیمی دروغی بیش نیست. آنهم در شرایطی که اوضاع عینی و سرکوبگری های رژیم حاکم ضرورت انقلاب جهت نابودی این نظم جهنمی را در مقابل همگان قرار داده است.

رفرم که به زبان فارسی اصلاح یا جمع آن اصلاحات نامیده می شود چیزی جز اصلاح در چهارچوب نظام حاکم نیست. طرفداران چنین اصلاحاتی می کوشند بدون آنکه بنیاد جامعه را دگرگون کنند رفرم هائی در

مدتی است که فردی به نام نوری زاد که عوامل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بوده و در همه فجایعی که جمهوری اسلامی از آغاز شکل گیری اش انجام داده نقش داشته و از آنها آگاه بوده از در مخالفت ظاهر شده و در تلاش است تا با برخی ادا و اطوارهای به اصطلاح مخالف سیاستهای حاکم، خود را داخل نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی جا بزند. در همین راستا او که زمانی از عزیز کرده های ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی بود حال در لباس یکی از مخالفین جمهوری اسلامی با ترفندهای گوناگون می کوشد مردم را فریب داده و خود را مخالف جا بزند تا به این وسیله بتواند روشهای سترون خود را تبلیغ کند و ایده های مسمومش را به خورد توده ها و بویژه جوانان بدهد. وی که به دلیل نزدیکی اش با سردمداران رژیم از جمله ولی فقیه جنایتکار از اکثر جنایات و فجایع آنان آگاه می باشد در تداوم عوامفریبی های خود در مصاحبه ای مدعی شده که گویا تا سال ۸۸ از آدمکشی ها -دزدی ها و دروغ پردازی ها و هزاران جنایت دیگر رژیم بی اطلاع بوده و شرمنده مردم است که فرزندانشان اعدام شده اند و ثروت مردم به چپاول رفته است.

این دروغها در شرایطی بیان شده که در دهه ۶۰ جمهوری اسلامی هر روز کارگران و ستمدیدگان و جوانان انقلابی را دسته دسته می کشت و اخبار اعدام های خود را در روزنامه هایش هم منعکس می کرد و سعی می کرد جنایات خویش را نمایش هم بدهد تا در دل مردم مبارز ایجاد رعب و وحشت نماید. جالب است که برغم چنین دروغ آشکاری باز هم این به اصطلاح مخالف جمهوری اسلامی مدعی است از سال ۸۸ جنایات رژیم را فهمیده اما با این همه باز هم خواهان اصلاح رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی می باشد. آنهم در شرایطی که جمهوری اسلامی در ۲۸ سال گذشته با وضوح تمام نشان داده که اصلاح پذیر نیست. البته اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی واقعیتی است که اکثریت مردم ما آنرا در طول زندگی تجربه

سده جاری، کار را به جایی رسانده است که بمبها و موشک‌ها "هوشمند" شده، دوربین‌ها و امکانات شنود هر چه دقیق‌تر شده و هواپیما های بی‌سرنشین و اشعه لیزر برای انجام ماموریت‌های نظامی به کار گرفته می‌شوند. افغانستان، پاکستان، یمن و سومالی از جمله قلمروهای حملات هواپیما های بی‌سرنشین قدرتهای غربی و بمبها و موشک‌های "هوشمند" آنها می‌باشند. امروز دیگر ماموری می‌تواند در قاره‌ای نشسته و در امر اجرای ماموریتی که از جانب فرماندهی که در قاره دیگری به فعالیت مشغول است به او داده شده، "هدف"ی را در قاره‌ای سوم مورد بررسی و حمله قرار دهد.

با این یادآوری ضروری به فیلمی که قرار است در باره اش بنویسم برگردم. "چشمی در آسمان" فیلمی است که نمایشگر چنین وضعی شده و همزمان نشاندهنده برزخی اخلاقی است که در این میان می‌تواند به وجود بیاید.

جمله‌ای پُر معنی سرلوحه آغاز "چشمی در آسمان" می‌باشد: "حقیقت، نخستین قربانی جنگ است." و "چشمی در آسمان" تلاشی است تا نشانگر این واقعیت به ما البته از سوی سازندگان فیلم و با روایت آنها در جهان امروز ما باشد.

این فیلم محصولی از شرکت فیلم‌سازی "رین‌داگ فیلمز Raindog Films" است که در سال ۲۰۱۵ پرداخته و توسط "گاوبین هوود Gawin Hood"، فیلمساز ۵۲ ساله متولد آفریقای جنوبی کارگردانی شده است. هوود کارگردانی است که در سال ۲۰۰۵ برای کارگردانی فیلم به‌پادماندن "تسوتسی Tsotsi" جایزه اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرد. هنرپیشه اول فیلم "هلن میرن Helen Mirren" است که در این فیلم نیز همانند نقش‌هایی که در فیلم‌هایی چون "ملکه"، "هیچکاک" و "الیزابت اول" بازی کرده، درخشیده است. هلن میرن در سال ۲۰۰۷ برای بازی در "ملکه" موفق به دریافت جایزه اسکار بهترین هنرپیشه زن شد.

ماجرای فیلم "چشمی در آسمان" از فردای روزی آغاز می‌شود که جریان بنیادگرای "الشباب" در کنیا فردی را به جرم جاسوسی برای سازمان‌های اطلاعاتی انگلستان و کنیا و هشدار به دیگران به قتل می‌رساند. به سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی انگلستان، کنیا و ایالات متحده آمریکا خبر رسیده است که قرار است چند نفر از اعضای الشباب از جمله زنی انگلیسی‌الاصل به نام "سوزان هلن دانفورد" که از ۱۵ سالگی به اسلام گرویده، جذب جریان بنیادگرا گشته و پس از ازدواج با "عبدالله الهادی" با نام "عایشه الهادی" خوانده می‌شود در خانه‌ای در یکی از محلات حاشیه‌ای نایروبی، پایتخت کنیا، گرد هم آیند. این دو نفر در لیست افرادی که ایالات متحده از افراد تحت



شده، شکست خورده، تیر و شمشیر زده، زخم برداشته و حتی کشته می‌شدند. در میدان‌های جنگ این سربازان و فرماندهان خرد و کلان آنها بودند که مستقیماً در درگیری‌ها شرکت داشته، زخم می‌زدند، زخم می‌خوردند، می‌کشتند و کشته می‌شدند. همزمان با استفاده هر چه بیشتر از تانچه و تفنگ در قرن نوزدهم به تعداد زخمی‌ها و کشته‌شدگان و همچنین کشته‌شدگان غیرنظامی افزوده شده و از تعداد شرکت مستقیم رهبران سیاسی هدایت‌کننده جنگ کاسته شد. جنگ داخلی در ایالات متحده آمریکا نقطه عزیمتی برای این دیگرگونی بود. با به میدان آمدن سلاح‌هایی نوین در سده بیستم (سلاح‌هایی مانند مسلسل، تانک، هواپیما، هلیکوپتر، بمب، موشک، زیردریایی، سلاح‌های شیمیایی، زیستی و هسته‌ای) این تغییر و تحولات اوجی تازه یافتند. سلاح‌ها مرگبارتر شده، تعداد کشته‌شدگان غیرنظامی بسیار افزونتر از گذشته شده و از حضور مستقیم رهبران سیاسی و حتی نظامی دو طرف جنگ در میدان درگیری بیشتر کاسته شد. جنگ دیگر ضرورتاً رو در رو نبود. رهبر سیاسی و رهبر نظامی فرسنگها دور از میدان مبارزه نشستند و دستور بمباران را صادر می‌کرد و آنان که به شکلی مستقیم درگیر جنگ بمبی یا موشکی را رها کرده و فجايع بسیار در اینجا و آنجا، در هیروشیما و ناگازاکی، در هانوی و یرسین، در حلبچه و نیویورک به وجود می‌آوردند. دیگر آنزمان که رهبر سیاسی درگیر در جنگ اثر آن را در خونی که از این یا آن جای بدنش جاری می‌شد را می‌دید سپری شده و فردی چون هرک ترومن می‌توانست در اتاق کار خود نشسته و با دو امضا فرمان به اجرای بزرگترین حملات تروریستی تاکنونی تاریخ بشر (بمبهای اتمی بر هیروشیما و ناگازاکی) دهد.

پیشرفت فن‌آوری نظامی در سال‌های دو دهه پایانی قرن بیستم و دو دهه ابتدایی

نقد: نگاهی به فیلم "چشمی در آسمان!"

اخیراً فیلمی دیدم به نام "چشمی در آسمان" که از نظر من به برخی موضوعات مرتبط با زندگی سال‌های اخیر جامعه ما پرداخته بود به همین دلیل هم تصمیم گرفتم احساسم را نسبت به این فیلم بنویسم. اما قبل از پرداختن به خود روال فیلم لازم می‌دانم تذکر دهم که در چند دهه اخیر فن‌آوری (تکنیک) در تمامی زمینه‌ها پیشرفت بسیاری داشته است و مناسبانه تاریخ بشری حاکی از آن است که همواره پیشرفت فن‌آوری در زمینه نظامی حرف اول را زده است. چرا که قدرت نظامی همواره به طبقات حاکم این امکان را داده که اگر قادر به پیشبرد سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خود به صورت مسالمت آمیز نبوده اند، در پی تحقق آن سیاستها با توسل به نیروی نظامی و جنگ برآیند. در نتیجه برخورداری از یک نیروی نظامی برتر همواره یکی از الزامات جامعه طبقاتی بوده و این واقعیت در دوران رشد سرمایه داری و فرارویی آن به امپریالیسم به صورت هر چه برجسته تری خود را نشان داده است، تا جایی که لنین آموزگار بزرگ طبقه کارگر تنیده شدن بقای نظام سرمایه داری با جنگ و آتش افروزی را ویژگی بارز توسعه مناسبات امپریالیستی قلمداد می‌کرد. امری که نگاهی به شرایط عینی جهان سرمایه داری و جنگ‌های خانمان برانداز زاینده این نظام به طور روشنی آن را نشان می‌دهد.

تغییر و تحولات و پیشرفت در زمینه نظامی در خلال این سالها آنچنان بوده که شامل نه تنها ابزار جنگی بلکه شیوه درگیری و جنگ‌پردازی نیز شده است. "جنگ" و "درگیری" در میدان‌های جنگی در شرایط امروز به هیچوجه آنچنان نیست که در گذشته بود. تا دو سده پیش جنگ همواره رو در رو بوده و رهبران دو طرف جنگ (از کوروش و کمبوجیه و تیمور و نادر گرفته تا اسکندر و هانیبال و سزار و چنگیز و گوستاو و ناپلئون) خود به شکل مستقیم رهبری سپاه خود را بر عهده داشته، پیروز

تعقیب در شرق آفریقا تهیه کرده شماره‌های ۴ و ۵ را دارند. قرار است که دو جوان نیز، که یکی از انگلستان و دیگری از ایالات متحده آمریکا می‌آید، در همین مکان حضور داشته باشند. سازمانهای اطلاعاتی و نظامی انگلستان، کنیا و ایالات متحده آمریکا بر آن هستند که با رهبری عملیاتی از انگلستان و ایالات متحده آمریکا و گروه عملیاتی از کنیا این افراد را دستگیر کرده و به دادگاه بسپارند.

داستان فیلم همزمان به شکل مداوم در هفت مکان و در شکل اضطراری در دو مکان به اجرا درمی‌آید.

هلن میرن در نقش "سرهنگ کاترین پاول انگلستان مستقر در پایگاهی در "سوری Surry" در جنوب غربی لندن و رهبر عملیات برنامه‌ریزی شده علیه الشبیب ظاهر می‌شود. همزمان دوربین در مسیر حرکت فیلم که بیش از سه ساعت را در بر نمی‌گیرد، گروهی از قدرتمندان انگلستان (از جمله یکی از ژنرال‌های ارتش، وزیر کشور، مشاور سیاسی دولت و مسئول قضایی پارلمان) در مرکزی در لندن، گروه هدایت‌کننده و عملیاتی هواپیمای بدون سرنشین در صحرای نوادا در ایالات متحده، مسئول برآورد و ارزیابی خطر در هاوایی در این کشور، گروه ضربتی عملیاتی در ناپروبی و دو نفر که در این شهر مسئولیت شنود و جاسوسی مستقیم را بر عهده دارند، را دنبال می‌کند.

پاول به کمک گروه نوادا و دوربین جاسوسی که از درون هواپیمای بدون سرنشین که در فاصله ۲۲ هزار فوتی (حدود ۶۷۰۰ متر) در آسمان است خانه‌ای را که الشبیبی‌ها در آنجا جمع هستند می‌بیند. او که شش سال است این گروه را تحت نظر دارد اکنون موقعیتی بسیار خوب به دست آورده که اعضای گروه و به ویژه "عایشه الهادی" (یا همان سوزان هلن دانفورد) را دستگیر کرده و به انگلستان بازگرداند. عملیاتی که در جریان انجام است و قرار است با کمک مستقیم نیروهای مسلح کنیایی به وقوع بپیوندد، به نظر آسان می‌آید اما به ناگاه الشبیبی‌ها از این خانه به مکان دیگری که در محله‌ای تحت کنترل الشبیب است رفته و عملیات دشوارتر از آن می‌شود که به نظر می‌آمد.

هجوم نیروهای نظامی کنیایی بدون شک با دفاع نیروهای مسلح الشبیب مواجه شده و می‌تواند تلفات بسیار به بار آورد. در اینجا پاول و دیگر ناظران بر صحنه با کمک دوربین‌های جاسوسی که از جانب دو نفر مسئول مستقیم عملیاتی در ناپروبی و به ویژه یکی از آنان در قالب یک پرنده و یک سوسک به کار گرفته می‌شوند به اطراف و درون خانه دید پیدا می‌کنند.

بدیگونه است که آنها متوجه می‌شوند که قرار است که آن دو جوان که همانروز از انگلستان و ایالات متحده به ناپروبی آمده‌اند هر یک جلیقه‌ای انتحاری پوشیده و برای انجام عملیات هائی انتحاری عازم دو مکان شوند. در این خانه یکی از مسئولان عملیاتی الشبیب که در لیست یادشده در بالا مکان دوم را دارد نیز حضور داشته و مسئول آماده کردن آن دو جوان است. به ناگاه مسیر عملیات تغییر می‌کند؛ دیگر صحبت از "اتلاف وقت" و تلاش برای دستگیری افراد مورد تعقیب مطرح نیست و باید برای جلوگیری از عملیات انتحاری با موشکی که از همان هواپیمای بدون سرنشین شلیک می‌شود خانه را مورد هجوم قرار داد. اما شلیک موشک نیازمند اتخاذ تصمیم در مورد انجام دادن آن و فشار دادن تکه شلیک است. تصمیمی که شاید برای رهایی از مسئولیت در سلسله مراتب اداری به بالاتر و بالاتر رجوع داده می‌شود و فشار دادنی که بدون شک برانگیزنده احساساتی گوناگون است. اما این عمل دو مشکل بزرگ به همراه دارد:

نخست آنکه دو نفر از افرادی که در خانه هستند تبعه انگلستان و یک نفر تبعه ایالات متحده آمریکا می‌باشند. پاول و ژنرال ارتش خواهان هر چه سریعتر ضربه زدن هستند در حالیکه دیگر قدرتمندان در این فکر هستند که آیا دست زدن به چنین کاری را می‌توان از نظر سیاسی و قضایی توجیه کرد. موشکی که قرار است از هواپیمای بدون سرنشین شلیک شود در قلب کشوری که دوست انگلستان و ایالات متحده آمریکاست فرود آمده و اتباع این کشور را به همراه اتباع انگلستان و ایالات متحده آمریکا به خاک و خون خواهد کشید. سیاستمداران مستقر در گروه هدایت عملیات در لندن نمی‌توانند خود تصمیم بگیرند و از این رو مشکل با وزرای امور خارجه انگلستان و ایالات متحده آمریکا که یکی در جریان اجرای ماموریتی نظامی - تجاری - سیاسی در سنگاپور و دیگری در حال بازی پینگ‌پونگ در پکن است در میان گذاشته می‌شود. خواننده این سطور باید توجه کند که من در اینجا صرفاً برای آشنا شدن خواننده با روال فیلم و روایت کارگردان و تهیه کننده آن است که سناریوی فیلم را به صورتی که آنها طرح کرده اند بیان و تعقیب می‌کنم. بدیهی است که در دنیای واقعی این ملاحظات انساندوستانه و دیپلماتیک اصولاً در هنگام اجرای نقشه‌ها و اهداف دولتهایی مثل انگلیس و آمریکا در کشورهای وابسته فاقد کمترین ارزشی بوده و صرفاً در اینجا به این خاطر مطرح شده اند تا به کار تبلیغ برای "ارزش‌های انساندوستانه" دولتهای امپریالیستی بیایند.

به هر رو مطابق سناریوی فیلم، مشکل دیگر "اتاق عملیاتی" مساله احتمال موفقیت حمله و تلفات آن است. چرا که

بررسی پیشاپیشی ضربه نشان از آن دارد که افرادی که در اتاقی که مورد ضربه قرار می‌گیرد به کلی و دیگر افرادی که در خانه هستند به احتمال ۸۰ درصد کشته خواهند شد و این مورد قبول تصمیم‌گیرندگان است اما همزمان پیش‌بینی می‌شود که افرادی که در پیرامون خانه اما در بیرون آن هستند نیز به احتمال ۶۵ تا ۷۵ درصد قربانی خواهند شد و می‌بینیم که دختر خردسالی به نام "عالیا" برای کمک خرج به خانواده فقیر خود نانی را که مادرش در تنورشان در خانه می‌پزد را روی بساطی که در کنار خانه‌ای که الشبیبی‌ها در آنجا قرار دارند گذاشته تا به فروش برساند. (۱) در اینجا مشکل از سوپی احتمال کشته شدن "عالیا" و از سوپی دیگر مسئولیت و توان فشار دادن تکه‌های است که در نوادا باید فشار داده شود تا در ناپروبی موشکی به هدف اصابت کند. تکه‌های که این بار زیر دستهای دو نفر است که تا به حال چنین مسئولیتی را بر دوش نداشته، یکی از آنها در اولین روز کار خود بوده و دیگری تنها برای فرار از بیکاری چهارساله، این کار را پذیرفته و تازه شروع کرده است. آیا مسیر اجرای فرمان رهبران عملیاتی توسط این دو نفر از اطاعت کورکورانه ارتشی و یا از احساس مسئولیت فردی حرکت خواهد کرد؟ آیا پاول و ژنرال مافوق او، افرادی که معتقدند باید از احتمال روی دادن خطرات جانبی چشم‌پوشی کرد، موفق خواهند شد تا هدف را با وجود ریسکی که در مورد "عالیا" وجود دارد مورد اصابت قرار دهند و یا فرد دون‌پایه‌ای که در نوادا مسئول فشار دادن تکه است، "عالیا" را می‌بیند و نظاره‌گر ریسکی است که جان "عالیا" را تهدید می‌کند خواهد توانست که جان او را نجات بدهد؟ آیا پاول و ژنرال مافوق او از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود استفاده خواهند کرد و یا چهارچوب استواری محدودکننده حرکات و تصمیمات آنها خواهد بود؟

"چشمی در آسمان" فیلمی است که از سوپی زندگی کنترل‌شده را به نمایش گذاشته و از سوپی دیگر نمایشگر برخی از چالشهای اخلاقی و انسانی در زندگی فردی البته در چارچوب نظام سرمایه‌داری است.

در این فیلم می‌بینیم که چگونه و با چه دقتی زندگی و حرکات انسانها تحت کنترل صاحبان قدرت قرار دارند. در برنامه‌های علمی دیدیم که این روزها با کمک دوربین‌های مجهزی که در سفینه‌ها نصب شده‌اند چگونه می‌توان از ارتفاع ۶۰ کیلومتری در آسمان جسمی به اندازه ۳۰ سانتیمتر را دید و تحت کنترل قرار داد و در فیلم "چشمی در آسمان" می‌بینیم که چگونه این فن‌آوری در جهان امروز در اختیار سازمانهای جاسوسی و نظامی قرار گرفته است.

"چشمی در آسمان" موضوع دیگری را نیز در عرصه دید بیننده خود قرار می‌دهد و آن

آن چنین اجازه ای را نمی دهد. اما اگر در این فکر هستید که سرانجام ماجرا چه می شود و بر سر "عالیا" و الشبابی ها چه خواهد آمد و هالیوود با چنین فیلمی چه پیامی را دارد تبلیغ می کند لازم است، "چشمی در آسمان" را ببینید!

نادر ثانی

مرداد ۱۳۹۵

پا نوشت:

(۱)- به گزارش نشریه "هافینگتون پست" در سال ۲۰۱۲ حدود ۹۰ درصد تمامی افرادی که در اثر حملات هواپیماهای بدون سرنشین در افغانستان جان خود را از دست دادند، غیرنظامی بوده‌اند.

میرن" می‌توانم از بازی بسیار خوب سه نفر دیگر در فیلم یاد کنم: هنرپیشه خردسال "عایشه تاکو Aisha Takow" که از اجرای نقش "عالیا" به خوبی برآمده است، "برخاد عبدی Barkhad Abdi" که در نقش "جما فرح Jama Farah" تنها فردی است که مستقیم در جریان عمل قرار می‌گیرد و "آلان ریکمن Alan Rickman" که بسیار خوب از اجرای نقش ژنرالی یک‌دنده و همزمان خسته برمی‌آید، نقشی که آخرین نقش ریکمن شد و او مدتی کوتاه پس از اجرای نقشش فوت کرد.

بدون شک این فیلم زوایای دیگری هم دارد که مهمترین آن نتایج سیاسی و پیام فیلم می باشد که باید به آن به صورتی موشکافانه و جامع پرداخت که البته محدودیت های نوشته کنونی و بویژه حجم

ارزش زندگی یک انسان بیگناه از سوپی؛ در برابر ارزش زندگی انسانی دیگر، و از سوپی دیگر در برابر ارزش پیروزیهای احتمالی نظامی است. آیا قدرتمندان برای زندگی یک سومالیایی و یا کنیایی همان ارزشی را قائل هستند که برای زندگی یک شهروند انگلستان یا ایالات متحده آمریکا قائل می‌شوند؟ آیا می‌توان برای از بین بردن یک سلول عملیاتی دشمن؛ از پای درآمدن افرادی بیگناه را پذیرفت؟ آیا می‌توان مسئولیت انجام عملی نادرست را با بیان "انجام دستور از بالا" توجیه نمود؟ آیا می‌توان و یا شاید باید از انجام دستورهای نادرست سرپیچی کرده و مجازات احتمالی چنین سرپیچی‌ای را قبول کرد؟

گذشته از موضوع دیدنی فیلم، کارگردانی خوب "گاوبین هوود" و بازی درخشان "هلن

گزارشی از برگزاری بزرگداشت یاد قربانیان کشتار جمهوری اسلامی ... از صفحه ۲۰

فارسی به طور متناوب پخش می شد که توجه جمعیت حاضر را به خود جلب می کرد. در طول مراسم صد ها اعلامیه و تراکت با موضوع کشتارهای دهه ۶۰ و خواست آزادی زندانیان سیاسی در بین جمعیت پخش شد.

یکی از نکات جالب این حرکت این بود که در جریان صحبت با بازدیدکنندگان سوری، عربستان سعودی، آمریکا، لبنان، آذربایجان، ترکیه و ... اکثریت آن ها جمهوری اسلامی را بر خلاف تبلیغاتش رژیم و وابسته می دانستند که در همسویی با سیاست های خارجی امپریالیسم آمریکا در منطقه مشغول نقش آفرینی های جنایت کارانه علیه خلق های تحت ستم منطقه در عراق و افغانستان و سوریه و ... می باشد. به طور مثال یک مرد آمریکایی معتقد بود که جمهوری اسلامی ایران انعکاس منافع و سیاست خارجی دولت آمریکا در منطقه بوده و توسط آن ها بر سر کار آورده شده و مورد حمایت قرار گرفته است. یک جوان لبنانی نیز با اشاره به وابستگی های مالی حزب الله به جمهوری اسلامی و سیاست های چپ ستیزانه این نیرو در منطقه از بروز و رشد سریع گرایش های جدید در بین جوانان مبارز برای فاصله گرفتن از حزب الله و پیشبرد مستقلانه جنبش علیه اشغالگران اسرائیلی صحبت می کرد.

یکی دیگر از نکات بسیار جالب این حرکت حضور یک نوجوان از باسک اسپانیا به همراه مادرش در این مراسم بود. در واقع وی فرزند یک زندانی سیاسی باسکی بود. پدر این نوجوان از فعالین مبارز باسک بود که اکنون به دلیلی فعالیت های مبارزاتی خویش در زندان های فرانسه به سر می برد. نوجوان نامبرده به دقت تمامی اطلاعاتی که موجود در مراسم که به زبان انگلیسی بود را جمع آوری و به خواندن آن ها پرداخت و سپس به تفصیل با رفقا صحبت کرد و سئوالات زیادی در مورد مراسم بزرگداشت یاد جانباختگان کشتار دهه ۶۰ و همچنین وضع زندانیان سیاسی، مبارزات مردم ایران، جنبش زنان و ماهیت جمهوری اسلامی مطرح کرد. این نوجوان آگاه و شجاع که به پدر خود افتخار می کرد می خواست بداند که آیا مبارزین ایرانی هیچ ارتباطی با مبارزین سایر کشور ها دارند و آیا خانواده های ستمدیده زندانیان سیاسی ایران از وضع زندانیان سیاسی سایر کشور ها اطلاع دارند و یا با آن ها هیچ گونه ارتباطی دارند یا نه، که در این موارد توضیحات لازم به وی داده شد. این نوجوان در پایان ضمن قدردانی از کوشش مبارزین ایرانی در مورد زندانیان سیاسی یک عکس یادگاری در کنار آرم چریکهای فدایی خلق ایران گرفت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمستردام از سازمان دهندگان این حرکت مبارزاتی بودند که با برپایی میز کتاب و پخش صد ها اعلامیه به زبان انگلیسی در میان جمعیت به افشای چهره جنایت کار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و ضرورت دفاع از مبارزات کارگران و توده های ستمدیده علیه رژیم داعشی حاکم بر ایران پرداختند. در همگامی با این تلاش انقلابی، تعدادی از فعالین چریکهای فدایی خلق از آلمان و انگلستان نیز در مراسم حضور یافته و پشتیبانی خود را از این حرکت نشان دادند.

تعداد زیادی از ایرانیان از میز کتاب فعالین سازمان در این مراسم دیدن کردند. برخی جوانان در مورد سازمان و تاریخچه و فعالیت های آن به گفتگو با رفقا پرداخته و سئوالات خود را مطرح می کردند. برخی از شرکت کنندگان ایرانی و غیر ایرانی درکنار آرم و پرچم های سازمان عکس گرفتند.

مراسم بزرگداشت بیست و هشتمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ یک مراسم ارزشمند و موفق مبارزاتی در افشای چهره جنایت کار رژیم جمهوری اسلامی در افکار عمومی و رساندن صدای زندانیان سیاسی و خانواده های اعدام شدگان این قتل عام به گوش مردم بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند

۲۱ آگوست ۲۰۱۶

جمهوری اسلامی. با هر جناح و دسته. نابود باید گردد!

گزارشی از برگزاری بزرگداشت یاد

قربانیان کشتار جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ در شهر آمستردام



در بیست و هشتمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ و در بزرگداشت یاد تمامی کمونیست ها و جانباختگان کشتار خونین دهه ۶۰ در سیاه چال های جمهوری اسلامی، روز شنبه ۲۰ آگوست ۲۰۱۶، مراسمی در شهر آمستردام هلند برگزار شد. این مراسم که توسط "کمیته میز کتاب آمستردام" هلند و از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق سازمان یافته بود از ساعت ۲ بعد از ظهر در میدان "دام" شهر آمستردام آغاز شد. برگزار کنندگان مراسم، با برپایی یک پودיום و یک چادر اطلاعاتی در وسط میدان، تعداد زیادی پلاکارد و عکس های بزرگ راجع به اعدام ها در گوردستان و در شهر های مختلف نصب کرده بودند. همچنین شعار های بزرگ مرگ بر امپریالیسم، زنده باد سوسیالیزم و نابود باد رژیم جمهوری اسلامی در نقاط مختلف به نمایش درآمده بود که توجه عابریں را جلب می کرد. بخش دیگری از پلاکاردها حاوی اطلاعات در مورد اعدام کمونیست ها و مبارزین در دهه ۶۰ و در نقطه اوج آن یعنی قتل عام سال ۶۷ به دست جلادان جمهوری اسلامی بود. همچنین تاریخچه کوتاهی از چگونگی روی کار آمدن جمهوری اسلامی و جنایات این رژیم با تمام دار و دسته های درونی اش در طول ۳۷ سال گذشته به زبان انگلیسی در روی تعداد دیگری از پلاکاردها چاپ شده بود که اطلاعات عینی و ارزشمندی را راجع به وضع ایران در اختیار بازدید کنندگان قرار می داد. وجود این پلاکاردها به بازدید کنندگان غیر ایرانی فرصت می داد تا هر چه بیش تر با اوضاع ایران آشنا شده و بسیاری از آنان با دیدن تصاویر و مطالعه متون انگلیسی، با رفق در مورد اوضاع و شرایط ایران و همچنین کشور خودشان صحبت می کردند و از تصاویر اعدام ها و جنایات جمهوری اسلامی عکس می گرفتند.

در طول این حرکت رفیق مجد از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ در چند نوبت در پشت تریبون قرار گرفت و در مورد تجارب عینی خود از شکنجه ها و جنایات جمهوری اسلامی علیه مردم ایران، در جریان کشتار سیستماتیک دهه ۶۰ و بویژه قتل عام سال ۶۷ در زندان به زبان انگلیسی برای حاضرین صحبت نمود که به شدت حاضرین را تحت تاثیر قرار داد و جمعیت وی را مورد تشویق قرار دادند. ابتکار جالب دیگر برگزار کنندگان مراسم بخش موسیقی و سرودها انقلابی از کشورها و ملیت های مختلف در فاصله بین برنامه ها بود. همچنین اطلاعات ارزشمندی در مورد جنایات ماشین شکنجه و اعدام و سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی در قالب فایل های صوتی به زبان های انگلیسی و هلندی و در صفحه ۱۹

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051

LONDON WC1N 3XX

ENGLAND

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

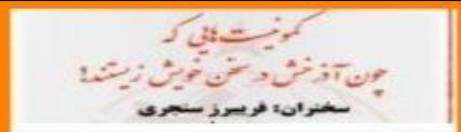
برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

از صفحه "ویدئو کلیپ" های

چریکهای فدایی خلق دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com/clips.htm>



کمیونست هایی که چون آذر خورشید در سخنان

خویش زیستند!

(فیلم سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى

به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن

رفیق حمید اشرف و بارانش)



پاسخ به یک پرسش در باره سند سازی تحت

نام رفیق حمید اشرف!

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!